

۱۱۴۱۳۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب علم الحجة

مؤلف محمد حسین مصطفی

موضوع تاریخ فقهیه ۱۱۴۷

شماره ثبت کتاب

۸۷۹۲۵

خطی «فهرست شده»

۱۰۶۸۱

بازرسی شد

۳۶ - ۳۶

۱۳۵۹

۱۳۱۶

عالم الحجة المآل الحجة

از

حجة الاسلام محمد حسن

مصطفی

۱۳۵۹

۱۳۵۹

بازدید شد

۱۳۵۹



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي لم يجعل من المعاندين المكسرين ولا من
العقلاء المفوضين ولا من المترابطين المقصرين وهذا
الصراط المستقيم عرف الحق الذي عنه يؤفكون والنبا
العزيز الذي بهم فيه مختلفون والصلوة والسلام على محمد
والآل الطاهرين الذين بهم اقام الله العالم ونبوتهم
فاز وشرف ابولبشر آدم استخلصهم في القدم على
الأمم وانجبتهم آمراً وناهباً عن اقامهم في سائر عالمه

عبدالله

في الاداء مقامه اذ كان لا تدر كنه الابصار ولا تحويه خواطر
الافكار ولا تمشيه خواص النظر في الاسرار الا الله
الملك الجبار وبعد اين رساله مختصره وسيله است
كه اين حقير مقرر يقصود وتقدير در دار خلافت الباهره محض
تذكرة اولياي دولت قاهرة بمعرض تحریر آورده بعض
در اين ايام محنت انجام كه بتدبير و شورا و تحريك و اغواي
از ارباب غرض جمعي از مشايير الواط تبريز و مشتى سفله و پاي
در ديه عاشورا على الغفلة و بحاجه بمقام قتل اين دعا
كوى به ريا آمده چون تقدير خداوند قدیر و راى تدبير ايشان
بود لهذا خداين حقير از شر آنها في ظنت فرموده است
كه مقصود و مراد ايشان بود بعمل نيايد وليكن انجامت بجا
اصلا شر م از خدا كننده خونها در خانه خدا و مجلس غايبه

علیه السلام رنجته عالمی را از علمای اسلام بکمال رحمت
فته در شهر تبریز برپا داشتند که اگر این دعاگوی دخوا
محض با ساری مملکت بادشاه جمجاه و حفظ جان
ومال و عرض و ناموس بندگان اله مردم را نگاهدار
نکرده و میکشید که ازین طرف هم بمقام تلافی و انتقام
برایند علم الله که این غایله با لاله فتنه انگیز بجای میرسد
که باعث قتل و غارت و جنگ و ستیز میان جمعی
از مسلمانان میگشت ولی این حقیر تدبیری این مقصده
عظیمه را خوا بانیده و بحکم و حوصله و بردباری مردم را
نگاه داری کرده محض خدمت بدین و دولت مملکت
بخود قبول نموده همه منسوبین خود را کمال امیدوار
بکافات و اتمام حجاب باری و پیشه و سیاست حضرت

عظیمه

اقدس شهر یاری داده بیاری خدا و مددکاری امه
بدی علیه السلام بگذاشتم از احدی حد این شده کار
از آنها سرزند که مایه شرمساری از خود خدا و سایه خدا
و این معنی چیزی نبود که بر احد از اهل تبریز مخفی باشد
حتی سفرای خارجه نیز همین مقدمه را بهین تفصیل از نوکر
نموده در همه بلاد منتشر کرده اند تا اینکه خود دعاگو
ماجرای را علی ما جوی در مقام نظم و دادخواهی احد
اولیای دولت جاوید مدت آگاهی داده مراتب
کا بهی عرض اقدس بیا یون ظل الهی رسانده از جا
سستی اجواب فرمان واجب الاذعان با جفا
این دعاگوی خاکسار با اتفاق شخص معهود که
مصد و منت این فتنه عظیمه بود صادر گشته بحمله

از مفصل شجرات ملائکات آیات فرمان همایون که بکار
 موهبانه و اشارات حکیمانه خطاب باین دعا گویند
 خاک روزه بے مقدار فرموده بودند این بود
صورت فرمان همیون از خاب فغای
 و کمالات اکتب حقایق و معارف و ادب علم الفضل
 الاطیاب میرزا محمد حسین حجت الاسلام موفق باشد سال
 که میشتوم فیما بین شیخی و غشیخی در بعضی مسائل اختلاف
 عقاید است چون حادثه ناکواری ظهور کرده بود طبع
 همیون اقبال نمیکرد که در کشف این اختلاف افا
 شود حال که فقره قتل و غارت فیما بین منتسبین طین
 ظهور کرده است و درینست که اگر اقدامی در رفع این
 شبهات ننهد عواقب آن منجر به شایع و گمراهی و خرابی

ولایت و رعیت کرد و این معنی باعث شود
 که از برای حفظ ولایت و رعیت مجبور با جرای حکم
 شویم که خدا کرده پیش خدا و رسول معاقب شویم و مملکت
 و رعیت خودمان را بدست خودمان خراب کرده باشیم
 لهذا آنجا را از برای اوقات پذیر و زه رحمت میدیم که بدر
 بار همایون آمده دیدن از ما کرده قرار لازم را با آنجا
 بدیم معاودت نمایند و دستخط ملاطفت نمون
 هم قریب بهمین مضمون بخط مبارک مرقوم فرموده
 بودند چون مفاد فرمان همیون و دستخط مبارک سمون
 و مقصود و مراد از احضار این دعا گویند کسار و شخص
 معهود بدربار سعادت مدارد و فقره بود یکی رسید
 بهمین قضیه مخصوصه و حکایت قتل و خیانت و حقا

حق میان بنده و ایشان که انشاء الله الرحمن اچک لایق
حکم عدل و مقتضای سیاست و مملکت داری است در
رفع مآذ فساد و رفع الواط و اثر ارجل خواهند آورد و
کشف حقیقت اختلاف طریف و دانستن علت خلاف
فریقین و رفع نزاع و اختلاف از فیما بین که الان در همه
بلاد ایران ساری و جاریست لهذا این دعاگوی کسار
محض اطلاق و استحضار بار یافتگان در بار گردون
اقتدار حقیقت حال و سبب و جهت اینهمه قیل و قال
به تحریر این مختصر مبادرت ورزیده میسمی گردانید آنرا
به علم الحجة اما لا یجوز لمن انکر و انفا حار لایق لمن نظر
و استبصر تا از حقیقت مطلب بدستی مخبر و مستفهم شده
و از اصل مسأله که محل تراعت اطلاق کامل حاصل نموده

ایضا

آب از سراب و حق از باطل تمیز یافته اچک مایه نوحه
و آیه دعواست بر همه اولیای دولت قاهره بآیه کاسر
فی رابعة النهار و ارضح و آشکار کرده از برای همه معلوم
که اینهمه اختلاف و تفرقه بعضی از ارباب غرض و غلام
الناس با این فرقه محقه از حیران است و آن منجی است
مقاله و یک خاتمه است مقاله اولی در بیان
محل نزاع و اختلاف است مقاله ثانیه در بیان
سبب و منشأ نزاع حضرات است با این فرقه محقه
مقاله ثالثه در بیان حکمت اختلاف و تفرقه
آنت خاتمه در ذکر بعضی از اخبار و امارات
از طرق سینها در فضایل و مناقب و مقامات
و مراتب ائمه اطهار که با بصر احاطه دلیل مدعا است

اما مقاله را اولی که در تحریر محل نزاع است
قبل از شروع به بیان مطلب باید دانست که بعضی
از فرط عدم اطلاع از محل نزاع این مقدمه را که
تقریر میکنند که اصلاً دخلی ما نحن فیہ ندارد و
چون این بنده جان و مقید امانت و امانت محسن
محمد التبریزی المقتانی تربیت یافته آن پدر بزرگوار
که سر آمد ملا میدان شیخ عالی مقدار بود که این سلسله
نسبت با و میدهند و بسبب اماره این منار است
و ابتدا ظهور انکار از اخبار در همه امصار از آن
اعصار است لهذا این حقیر مقر نقیض و تقصیر حاصل
مسئله پیش از سایرین خبر و حقیقت این محل بهتر
از دیگران بصیر است فاستمع لما یثیر علیک

الحمد لله

فلا ینسبک مثل حنبلین چه کسی که از مستاین
فرقه حقه و یا منکرین تقریر این مرحله را کرده و شنیده ایم
غالباً چنین دیده ایم که یا کلاً از مطلب دور است
و یا قصه از قصه های این فسانه بیان نموده و نعمه
از نعمات این ترانه سروده است زیرا که ازین محل
یکایک بیکانه بوده است پس در این صورت نباید
حرف هر کس را در این مرحله قبول نمود و آنرا میرا
مسئله قرار داد گذشت عدل را از نظیری شنوید
عذیب شفته تر میگوید این فسانه را با حکم چون
انتم مقدمه را دانسته پس بدانکه نزاع حضرت حقه
با این فرقه حقه در مقام نبوت مطلقه جناب محمد
و ولایت کلیه کبرای جناب علی مرتضی علیه و آله

اولا و با آلف التَّحِيَّةُ والتَّكْدِيمُ است که علمای اعلام
و مشایخ عظام در کتب و رسائل خود به حجج و دلائل
عدیده مشروح و مفصل مبرهن و مدلل فرموده اند
و از جمله ادله و براهین ما در اثبات این مرتبه و مقام
ار برای آن رسول نام و سایر ائمه کرام علیهم السلام
اینست که میگوئیم چون خداوند تبارک و تعالی
اجل و ارفع و اعلیٰ و منزه و مقدس و مبرک است
از صفات مخلوقات از حقایق و اکوان و جوهر
اعیان و آنچه باینها عارض میشود از تغیر و تبدل
و ترقی و تنزل و حلول و اتحاد و مباشرت با مخلوقات
که از صفات احسام و اجساد است پس لا محاله
باید واسطه باشد میان او و سایر مکنونات در

و ایضا و افاضه فیوضات تشریفیه و کمونیه بکافه
و هم چنین میگوئیم که چون علت غائی عباد معرفت خدا
جواد است و معرفت او جل شأنه بکنه ذات ابرار
احدی از آحاد موجودات ممکن و متصور نیست بلکه
معرفه او عبارت از معرفت صفات است یعنی
شناسایی او عبارت از شناختن اوست چنانچه
صفات جلالیه و جمالیه و آیات و علامات الهیه
پس لا محاله باید از برای آن آیات و علامات و آن
اسماء و صفات منظره فرار دهنده از مخلوقات خود که آیه
کبرای معرفت باشد و همه خدا را بان آیه کبری بشناسند
و جمیع صفات الهیه را در او مشاهده نموده و صف
کنند خدا را بهمان صفات که خود را بان ستوده و

واسطه و آیه کبری باید اشرف مخلوقات و اکمل موجودات
 و اقرب مکونات و اشبه مصنوعات باشد در صفای
 و نورانیت بمشیت امکانیه و قدرت فعلیه الهیه و آن
 عبارت از حقیقت مقدسه محمدیه که نفس کلیه
 الهیه است که خداوند قدس و عزت آن حقیقه متعالیه
 محل مشیت و مظهر قدرت و مصدر رحمت خود
 قرار داده است که همه اوامر و نواهی و احکام خود را
 از آن حقیقت صادر نموده هیچ منوشاغیر متناهی و صفای
 جلالت و جمالت را از برای همه بوسطت آن نفس
 کلیه الهیه ظاهر فرموده است پس اوست واسطه
 فیض و جود و رابط غیب و شهود و سلطان
 مملکت و جود و عنوان معرفت ملک و دود سائیه

رحمت مایه نعمت خواجه ارض و سما سرور و سرور و سرور
 و بهم چنین است در رتبه و مقام سایر ائمه انام که خلیفه و قائم
 مقام او هستند در ادله فیوضات بسوخیلی خاصه و لای
 مطلق و وصی برحق خاتم ماسبق فاتح ماعلق نور رحمت
 شیریزان دست خدا راه هدای جناب علی مرتضی که
 در رتبه ولایت باشمس نبوت توأم است و در مقام
 خلافت باختم رسالت ابن عم آن بهتر و دو عالم
 و این بهتر و دو کون آن سرور رسالت و این صفدر
 و غا آن ختم انبیاست که دریافت کرد و قتر عظم
 نبوت و بهم تخت اصطفای دین شاه اولیاست
 که از قدر و احترام ذاتش متفرقت تشریف ائمه
 محکوم این دو حکم قضا آمد از قدر مأمور این دو

قدر آمد از قضا آنراست چرخ تابع و اجرام زیر حکم
وین بگذرد قمر و عرش است تنگ و انقباض
محکم محمی ز بهر چیت کاین هر دو تن یک نیت
یکی را مبین دوتا با بجه خداوند نشان آند و کوهر پاک
و آند و ضیاء تاباک را سلطان قرار داده است در همه علوم
امکان و مراتب اکوان و همچنین است سایر ائمه مد
نسبت همه ماسوی پس ایشانند مظاہر جلال و جلال
و معاد افعال خداوند متعال و امنای محیی و اور و ادیان
خداوند اکبر و مافرایان عالم قضا و قدر و له با همه اینها
در این سلطنت و استیلا نه استقلال دارند و نه شرکت
با خدا و نه تفویض شده است امور بانها باین معنی
که ایشان بدون استمداد از خداوند جواد باین سلطنت

رسیده و یا بالشر که به تدبیر امور عباد مشغول بود
و یا خدا دست از سلطنت خود برداشته و امر خلق
و رزق و موت و حیات را بانها واکذاشته باشد
زیر که همه اینها کفر است و زندق و مخالف عقاید
محققه و منافی ادله توحید خداوند محید و پروردگار
حمید است که متفرد و متوحد است در ذات و صفات
و افعال و عبادت بلکه ایشان عبد محضند مرنو
و نوری هستند مخلوق و بنده هستند ازندگان
خاص خدا که در مقام فقر و فنا و اضمحلال در جنب
جلال خداوند متعال حجاب اسبابی از خود جدا
شده خود را در جنب مستحق عنایت کرده بسر
منزل فنا رسیده تا ج فقر بر سر گذاشته و به افتخار گفته

در بحث تجرید مستغرق شده و در بحر توحید شناور بوده
کوشش نفواری قدر داده منتظر است تا دهانند که هر چه
شوند اکنونید و هر چه گویند آن کنند عباد مکرمون
فایستقونہ بالقول و بہم یمرہ یعملون با بجز ایشان
در مقام بندگی و عبودیت اصلا اراده از خود ندارند
بلکه هر چه میگوید همه بامر خداست و اذن و اراده او
و در هر آن باید مدد جدید از جانب خداوند مجید پادشاه
برسد و اگر آن خداوند احد فیض و مدد خود را از ایشان
قطع کند بکلی متلاشی و مضطرب و فانی خواهند
بود محمداً امنیت اصل مذہب و حقیقت مطلب
که محل نزاع است میان ما و حضرات و این مطلب
که احد نمیتواند بر آن نکته بکشد خواه عالم باشد

خواه عامی و بہتم علما از متقدمین و متاخرین
و صنادید محاصرین بآباد را این بدعا شریکین
و اصلا ما را با آنها منافی نیست و آنها را با ما
نه مگر بعضی از ارباب عکایم و پاره انعام الناس
که بجهت بعضی از اغراض و امراض بتعامل عرض
و اعتراض آمده از استماع این مطالب اظهار انقباض
و انقباض می کنند و الا بہتم علما و حکما و صاحبان
فہم و دکا با ما درین مطالب موافقت دارند
و ما با آنها کمال مراقت داریم و روی کلام ما
با هر کس نیست کہ بے جهت یا خجسته میکنند و غمخیز
عداوت میورزند و حال آنکہ مطلب مطلبیت
کہ روشنتر از ماه و آفتاب است در وسط سما

و شایده ما بر این مدعا که اصل مطلب و محل نزاع
حضرات باین دعا گویان وجود مسعود سلطان
زمانت که شاه جهانست و ماه آسمان خسرو بگویند
مهر حسن روان خواجہ ماجد اراک خاتم شهریاران
رحمت نیردان مایه نعمت پروردگار نشان
بنا بر طایفه امن و امان و ماحی کفر و طغیان و حاکم
دین و ایمان داننده آشکار و نهان زینبده تاج
کیان اعدل الملوک و اعلامهم و افضل السلاطین
و اسماهم المخلوق تحت ظلال اعلامه و الترقی عند
خلل اقلامه التقادیر القاهره و المناقب المنفاز
عالی الهمم ولی التقریر الی مد فی سبیل الله و التبر
لدين الله وناصر الدین شاه قاجار

حکم

خداوند ملکه و سلطان که اکنون خداوند چون
آن وجود مسعود بهایون را سلطان قرار داده است
در همه ممالک ایران و مقرر داشته است نام
اختیاران امراد در قضاة اقتدار و کف کفایت
ما عز و ملک و مریبان دنیا و دین پس است
امروز در روز وین حافظ شریعت سید
المسکین و مروج طریقه سید الوصیین و دوست
مذکر امور عباد و حافظ شعور و بلاد و ناشر عدل
داد و کار سر توکات اهل فتنه و فساد و اوستیج
فیض و رحمت و معدن خود و کرامت و مصدر
قدرت و مظهر کبریا و همینست و صاحب رایت
سلطنت و ولایت و یک انشمن شاه عالم

و باذل دین پایه درین سلطنت و ولایت این
همه اختیار و انقیاد بقدر او بهیمنت و بذل و
بخشش و نعمت و مهر و عجب و نعمت خاصه
فیض رحمت بابل ملک آن نوکر و رعیت شکر می
با خدا و از دونه خدا دست از سلطنت خود بر دوش
و ایشان و اکنداشته بلکه ایشان بنده می شد از
سندگان خاص خدا که محض فضل و رحمت
این نعمت عظمی و سلطنت کبری را ایشان
عطا فرموده است وَ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ
مَنْ يَّشَاءُ تَوْفِيقًا مِّنْ مَّلِكٍ مِّنْ شَاءَ وَ يَتَوَفَّاكَ
مِمَّنْ يَّشَاءُ وَ تَعْرِفُ مِمَّنْ شَاءَ وَ تَذَلُّ مِمَّنْ شَاءَ
بِسَبِّكَ أَخْذِرْ نَفْسَكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ هَمَّ

بلیغ

خبر است وزیر اعظم و دستور معظم سلطان
حم خدیم و خاقان فرشته چشم نسبت بخود ایشان
که از کمال عز و جلال او را واسطه قرار داده است میان
خود و سایر رعایا در اخذ و عطا و ایصال فیضها و
نعمتها ناشناهی پادشاهی و تبلیغ او امر و نوا
و تدبیر امور مملکت و رسیدگی به عرایض و حاجات
نوکر و رعیت ترویج امر سلطنت و محار و مقدر
فرموده است او را در اجرای فرائض و احکام و رعایت
نصب محال و حکام و مشیت مدام انا م و
قرار داده اند آنجا را از سرای همه اویان دولت
فام و سر آن و سرکردگان محاکم مضموره
و نگهبانان ایشان را در همه ممالک محروسه ایران

پس اوست چشم نیا و کوشش شنوا و زبان گویا و توانایی
پادشاه جسم جابه عالم پناه و اوست منظر جلایل و مصداق
افعال حضرت اقدس بی بهال زبیر که او هر چه دارد
همه از سلطان زمانست و هر چه میگوید از جانب
ایشان و آنچه میکند بامر و حکم ایشان است اصلا
از خود حکمی ندارد بلکه حکم او حکم پادشاه است و قول او
قول پادشاه و اطاعت او اطاعت پادشاه است
و مخالفت او مخالفت پادشاه است و جدل او جدل
پادشاه است و شوکت او شوکت پادشاه نه او شوکتی
بابا پادشاه دارد و نه استقلال در این همه ریاست
و جابه و نه پادشاه از ملک و سلطنت خود دست بردار
و سلطنت بالمره با و و گذاشته بلکه آنجا بایستد

اختیار و اقتدار و همیشه نوگریست از نوکران پادشاه
حجیه که او را از میان نوکران خود بجهت کمال عقل و قوت
و غایت فطانت و دقاوت انتخاب فرموده و کمال
عز و قدر و جلال خود که اجل و رفعت از اینکه خود
بنفسه مباشر امور باشد و همه رعایا و برابرا را علی
و ادنی با ایشان معاشر باشند ریاست ملک
و ریاست ناموس را بکف کفایت انتخاب کرده اند
که همه رعایا و عامه برای او در هر بلدی از بلاد بامر و حکم
او مطیع و منقاد بوده و دستور العمل او را قیام کنند
و همچنین است بلکه اعظم از اینست امر در باب ریاست
و ولایت و ریاست و سلطنت جابر ریاست
ماب و جناب و ولایت ماب و سایر ائمه اعیان

سابق ولا یقطع فی اذکارک طامع پس در هیئت
 چگونه وصف نوا کرد مقامات و مراتب ایشانرا
 و چگونه با بعضی آیات ضایل و منافق ایشان تباکار
 بجلو برسد زیرا که غلو آنست که شخصی امر را کند
 در مدایج و محامد شخصی و از برای او او فتاوی و محامد
 بیاکنند که او فاقدان محامد باشد و بحسب او مقام
 قرار دهد که او صاحب آن مرتبه و مقام نباشد و این
 در صورتیست که از برای محامد و مدایج و مقامات
 او حد و نهایتی باشد و حال آنکه از برای مقامات
 و مراتب و مدایج و منافق ایشان نه غایتیست
 و نه نهایی مگر مرتبه الوهیت که آنجا عدم محبت
 لبس محض هستند و ایشان هر چه در مدارج عالی

و مقامات متعالیه سپر کنند از مرتبه عبودیت بیرون
 نغیرند و بذات بچون نمیرسد مالترا ب و رب الارباب
 و نعم ما قال الشافعی فی هذا الباب اولو النبی ع
 عن وصف حمزة و العارفون بمنه ذاتها
 ان قلته لشر فاعقل بمنه و احشی الله فی قوله
 هو الله باجماله چون شخص تنزل داد ایشانرا
 از مرتبه الوهیت بمقام و مرتبه عبودیت و از برای
 ایشان در مقام معرفت و مقام قرار داد و یکی
 مقام شربیت و یکی مقام نورانیت و تفریق کرد ایشانرا
 و دو مقام شربیت از همه نقابها از مرتبه و مقام
 که از برای ایشان بر مشهورست و توصیف کرد ایشانرا
 در مقام نورانیت بهمه کمالات امکانیه و اخلاق

ربانی و صفات فعلیه الهیه بعد از آن هر چه در
محدود و اوصاف ایشان بگوید از غده عشره عشرا
آن نمیتواند بر آید چنانچه جناب امیر مومنان ممکن
میرانند از بر این معرفت خودشان به نورانیت قرار
داده و فرموده اند یا سلمان و یا حذیب معرفت
بالتورانیة معرفت الله و معرفت الله معرفت بالتورانیة
تأسیف نماید در آخر همین حدیث اعلام یا ابا ذر انما عبادة
خلیقة علی عباد لا تجعلوا ارباباً و قولوا ما شئتم
فی فضل انکم لا تسبغون کنه ما فینا ولا نهائیه ان الله
قد اعطانا اکر و اعظم مما یصفه و اصفکم او یخطر علی
قلب احدکم و در مقام دیگر فرموده اند نزلوا عن
الربوبیة و نزلوا عن جلاله و نزلوا عن جلاله و نزلوا عن جلاله

و قولوا فی فضل ما شئتم فاکمل لا تسبغون کنه ما جعله
ان لا یغشوا العشر لان الجبر لا یزف و سر الله لا یو
و در حدیث دیگر باز وارد است که فرموده اند نزلوا
عن الربوبیة و نزلوا عن جلاله و نزلوا عن جلاله و نزلوا عن جلاله
شئتم خلاصه این معنی بچندین لفظ و چندین طریق
از ائمه اطهار علیهم السلام تأثیر و در السنه و اقوال
مشهور است و ما حصل میغی آنها اینست که فرموده
ما را نازل کنید از مرتبه الوهیه و نزل کنید ما را از
لوازم بشریت و بگوید در فضایل ما آنچه که دل شما
میخواهد که در بیان ما میگوید و سر خدا بوصف نماید
خوب میگوید شاعر الی غیر اینان حدای اکبرند
ادمی را ندانند از اب و خاک دیگرند باب فضی

حضرت بیچون و میافند خود کمرچه مشتقد اما فصل
حق را مصدر رند نزلونا که مکتبه سدره سالکان
از بوبیت نمیکشدشان بازترند با وجود و این
ترتیبشان از این مقام در مقام وصف ایشان
عقلها کور و کردند با بجهت اینت میزان معرفت
ایشان که صراط مستقیم و منط و سط که نه اتم است
و نه فراط پس کسانی که نسبت الوهیت با ایشان
میهند و از برای ایشان حدانی قائل نیستند
غالی هستند و کسانی که مقام ایشان را مظهر مقام بر
میدانند و ایشان را در مقام بشریت شناخته و مقام
نورانیته ایشان را انکار میکنند قالی هستند اما
کسانی که از برای ایشان دو مقام قائلند یکی مقام

بشریت و یکی مقام نورانیت بعبارت اخری یکی
مقام عهودیت و یکی مقام سلطنت و ولایت
و مرتبه و ساطت و امارت و علم و احاطه و عظمت
پس ایشان عالی هستند که هدایت شده اند بر
مستقیم و منبج قویم و الحمد لله الی ما بعد و اینها
کتابت شد ای لولا ان هدانا الله انا ما كنا منقادین
پس آن در بیان نشان این اختلاف است بدیهه
علت و سبب اینهمه اختلاف و فرقه بعضی
با این فرقه محقه چند چیز است و مخالفین اینها
گویند از این جهت منقسم چند قسمند قسم
اول از آنها کسانی هستند که محض از راه
اشتباه بمقام اعراض و اعراض با این فرقه

محقق برآمده و از برای ایشان امر را مشتبه کرده
و چنین نظر ایشان داده اند که طریقه ما بخلاف
طریقه علمای راشدین و فقهاء مجتهدین است
و این سلسله علیّه بغور بالله همه علمای سلف
و خلف را قدح نمایند و این علوم ظاهریه را از
معقول و منقول بالمره رد میکنند و همچنین بشهادت
جناب سید الشهداء روحی که الفداء قائل
نیت و اعتقاد شریعت ندارند خلاصه ازین قبل
منقریات که اغلب آنها از اعتقادات ملا حده
و طایفه غلظه خدام الله تعالی است باینفرقه
امامیه نسبت داده و جمیع از غوام و بعضی از علما
مشتبه کرده اند که آنها از اعتقادات طایفه

شیخیه است و حال آنکه اینفرقه محقق از همه این
منقریات بری و بیزارند و معتقد اینها را کافر و بدین
میدانند باری خدا حکم میکند میان ما و کسانی که
این قبیل افرا تا ما را با می بندند و نسبت میدهند
و حال آنکه میدانند که ما همه علمای از متقدمین
و متأخرین ارض را اول و شیخ مفید تا سید
سید آقا سید مهدی بحر العلوم و شیخ المشایخ
شیخ حعفر مرحوم و سید علی آقا سید علی الطباطبای
طباطبائی که او ستاد و والد ماجد علامه بود و از ارکان
اسلام میدانیم و همه آنها از مشایخ اجازات هستند
بلکه در همه علوم استاد ما ما نه است جزایم الله عنا
و عن الاسلام خیر الخیراء چه اگر آنها نبودند آثار

نبوت و ولایت بالمره مندرس و قواعده
 و ملت بکلی منهدم و منظم می بود و همچنین طریقه انیسف
 محقه در معقول و منقول و علم فقه و اصول بعبیه طریقه
 آنهاست و شاید این مدعا کتب استدلالیه است
 که ما در علم فقه و اصول تصنیف کرده ایم مثل شرح
 تبصرة علامه و شرح خامنه کشف الغطاء شیخ جعفر
 مرحوم و رساله حیدریه و رساله صوتیه در علم فقه
 و مثل رساله اجماعیه و مباحث الفاظ و قواعد
 اصولیه در علم اصول که همه اینها را شیخ مرحوم مرحوم
 داشته اند و رساله در حجیه مظنه و سایر مسائل اصولیه
 که والد ما جدم مرحوم نوشته و کتاب دلائل الاحکام
 که این حقیر در ایام مجاورت و تحصیل در عتبات عالیات

بنام

بمعرض تحریر آورده و عالم افخر محترم شیخ محسن
 آل خفیز که مستم کل بود و سایر علما و مشایخ مخف
 اسراف و کبر بلا متعلی بخت خودشان تصدیقا و اجازات
 در همان کتب نوشته اند و همچنین است سایر کتب فقهیه
 و اصولیه از سایر علما این سلسله علیه هر کس آنها را خطه
 و مطالعه نماید میداند که ذره از طریقه آنها پاک نرنگد
 اند و خلاصه در طریقه اجتهاد و فقه است با آنها
 نداشته و ندارند و کذا لک در خصوص شهادت
 جناب سید الشهداء علیه و علی آباء و اولاده
 آلاف التحية والثناء که بے که در اسرار شهادت
 آنحضرت سید مرحوم نوشته اند و قصاید و اشعار که
 شیخ مرحوم در مرثیه آنحضرت گفته اند همه جامع و

و

و اتمام آنکه علماء و عوام مادر عزاداری سید الشهدا
دارند چیزی مخفی و مستور نیست بلکه میان ما و
حضرات منقرین در خصوص شهادت آنحضرت است
اینست که ما بزرگواران و مرده ایشان در تصرف باطن
تفاوت نمیکند ایم و سر مبارک آنحضرت که در سینه
قرآن تلاوت میفرمود و شعور آن سر را از او پاک
و شعور کل اهل روی زمین بیشتر میدانیم و دیگر ما
فایده طهارت خون مبارک آنحضرت و میگویم
نه خون آنحضرت طهر و طاهر و مطهر و ساکن
در خلد است چنانچه امام علی علیه السلام در زیارت
آنحضرت فرموده اند اشهد ان دکت سکن
في الخلد و افسحت له اطله العرش کخلاف

بعضی از حضرات که هیچ جای رسیدن آتش را نمیکند و کمال
جرات و جبارت بعد از طهارت آنخون طیب ظاهر
فتوی میدهند و قیاس میکنند اهل عصمت و طهارت را
که آیه طهارت در شان ایشان نازل شده است چنانچه
و حال آنکه ایشان را قیاس بسیار ناسمیتوان کرد و خوب
میگوید شاعر کار پا کا را قیاس از خود دیگر کرده
باشد در روشن شدن شیر این یکی شیر است کادم خور
واند که شیر است کادم خور و خلاصه مقصود حضرت
از این همه اقرار با و تمسک به همین است که جمیع امثله کرده
و آئین از بدون رسیدگی با تحقیق این فرقه محققه
بنای اختلاف و تفرقه بگذارند چنانچه جمیع از عوام
الناس بلکه از خواص هم همین طور با مشبه کرده اند

که همین جهت بامانهای مغایرت و مخالفت گشته
و میکند از نو یک این قسم از مخفی فیض که امر بر آنها مشتبه
شده باشد کارشان بسطت و بایکد و مجلس بلا تشابها
این سلسله علیّه اگر از راه دنیای استفسار بکنند
رفع اشتباه میشود و اختلاف به اتیانف تبدیل
میکرد و ولی بجهت که باین قسم از مخفی فیض مستعمل
که چرا حجاب بالغ حکم میکند و بدون مغایرت
با علم این فرقه و بدون اطلاع و استحضار از شرب
و مذمب یک شیعیه الیت از شیعیان اثنا عشریه و حاکمیت
از علم امامیه بای توحید و تعزیر که بعین و تفسیر
میکرد و بطور مخفی لغت و مغایرت حرکت
میکند و اگر بشهر و بلد ایشان وارد شوند بزیارت

ایشان نمیروند و دید و باز دید با ایشان نمیکند
و حال آنکه نه او را دیده اند و نه از زبان او چیزی شنیده اند
باری خود دانند بده با کسی کاری ندارم البته بظریف
خود را در این دیده اند و بخدا هم جواب خواهند داد
که چرا بجهت شوق عصا مسلمین بکشد و میان
ندکان آله و رعیت و مملکت یا دشاه اختلاف
و تفرقه میلند ازند قبیله و قبیله که خضر که اختلاف
با این فرقه محقق دارند اشخاصی هستند از جهال
طلبه معلوم و یکنه که شغل ایشان همیشه قیل و قال
و مایه عملشان مراد و جدال و نزاع ایشان بعلما
این سلسله علیّه محض از راه جهالت و عدم
علم و معرفت به بعضی از اصطلاحات حکمت

و بر حنی از مقامات معرفت زیرا که این علوم
 در واقع و نفس الامر فن ایشان نیست بلکه
 فن ایشان محض است بعلوم بشریه نحویه ویه
 و اصول از اصول است حکمت الهیه و مقامات
 معارف ربانیه اطلاق و استحضاری ندارند
 لهذا همیشه مقام بحث و ایراد آید میگویند
 که شیخ مرحوم در متشایه علم خدا و مسئله علل اربعه
 و مسئله معراج و معاد حفظ کرده و بصراحت
 افتاده از برای خدا و علم قابل شده یکی علم
 قدیم و یکی علم حادث و از این لازم میآید
 که علم خدا حادث کبروت ثبایه و در مسئله
 علل اربعه هم ائمه اطهار علیهم السلام را علت

و

فاعلی و مادی و صوری میدادند و از این هم
 لازم میآید که ائمه هدی صانع موجودات
 و ماده ایشان ماده مخلوقات باشد و مسئله معراج
 و معاد هم باطله مثل و عدم عدم اعراض
 و از این لازم میآید که معراج و معاد روحانی باشد
 و اینها همه ناشی است از عدم معرفت باطله
 حکمت و عدم تتبع و ممارست بانهار ائمه اطهار
 که همه اینها را ائمه اطهار علیهم السلام این فرموده
 و شیخ مرحوم از خود چیزی نگفته بلکه بر خیر فرموده
 همه شما خود از کلام خدا و اخبار ائمه هدی است
 اما در مسئله علم که شیخ مرحوم فرموده اند از برای
 خدا و علم است پس در اینجا خبر متواتره

از عتق طایفه وار دست که از برای خدا و عتق
یکی علم قدیم که مختص خداست و آن حقین ذات
خداست و خدا باین علم عالمست به همه اشیا
و اشیا در ذات خدا نیستند نه قبل از ایجاد و نه
بعد از ایجاد نه بخواشرف و نه بارتسام امور
چنانچه صوفیه و حکما گفته اند و یکی علم حادث
که از برای تعلیم کرده است به اینها و اولیا و ملکه
و محمد بن یعقوب کلینی علیه الرحمه در اصول
کافی از برای این باب علی بن محمد قرار
داده است و اینکه این علم را خدا بخود
نسبت داده است از بابت شرافت از برای
لازم مینماید که علم خدا با اشیا حادث باشد

و اما مسئله علل اربعه پس آنهم مفاد اخبار
که از ائمه با اظهار و از دست که فرموده اند علیه
الاشیا صنع و صنع لا علیه له و مراد شیخ حرم
از علل اربعه در یکا دعاء و خلقت صور
و مواد صنع و مشیت خداوند حوادث است
که همه موجودات را بفعل و مشیت خود ایجاد فرموده
پس علت ایجاد و خلقت صور و مواد حقیقه
فعل و مشیت خداست و اطلاق اینها بایم
اطهار علیهم السلام هم باین اعتبار است که این
محل مشیت و مقصد و فعل و مظهر رحمت
خدا هستند و الا حاشا و کلا که ائمه مدی با
لا استقلال صانع موجودات و خالق این

مصنوعات باشند و یا مغوذ بآبته ماده و صورت
ایشان ماده و صورت باشد از برای سایر کلمات
چه اینها همه که هر نسبت و زندقه و مانع از یکم از این
اعتقادات فاسده کاسده خلاصه این دو
مسئله از مسائل عامه حکمت که محل
نزاع است میان شیخ مرحوم و سایر حکماء
و تحقیق آن منوط است به بیان مذاق حکماء
و اصطلاح آنها در مسئله علم و علل و مذاق و اصطلاح
شیخ ماکه شروع و مفصل در محل آنها این دو
مسئله را مبرهن و مدلل فرموده اند و تفصیل
آنها فراخور فهم عوام نیست و دخل بفقیران
هم ندارد که دخل معقولات کرده درین فتنه

بسم الله الرحمن الرحیم

بدینچه مرحوم بحث کنند بلکه باید متها در سخن بگویند
تا اصطلاح یاد بگیرند بعد از آن اگر ایرادی دارند
بکنند و اینکه این حقیر فی الجمله اشاره کرد محض از برای
دفع توهم و رفع تممت و من باب تمثیل بود
والا مقام مقام بیان تفصیل این قبیل مسأله
بیت و همچنین است امر در مسئله معراج و معاد
که حضرات از حقیقت عدم فهم معنی مراد و جهل
ایشان به حقیقت احیاء و اجزاء اصلیه و غریبه
این توهم را کرده اند که شیخ مرحوم بمعراج جسمانی
و معاد جسمانی قائل نیست و حال آنکه اجتناب
کافر میدانند منکر معاد و معراج جسمانی و بهر جا
تصریح فرموده اند باینکه جناب رسالت مآب

با بطن جسم و جلد مطهر و مقدس و با همان بطن
 که در یاد ایشان یا بر سر ایشان گذاشته و مراد ایشان
 از القاء مثل که فرموده اند اعراض آنست شریف
 و غفر لطیف که آنها را گذاشت و بدون خرق
 التیام از نیمه آنها نداشت و بعبارة اخرى هم
 مبارک خود را لطیف نموده تا آنکه بمقام قیام
 قوسین اودانی در ظرفه اهلین صعود فرمود
 و هم چنین تصحیح فرموده اند باینکه معاد و حشر
 احبام و احباب عبارت از عود در رحمت بطن
 جسم و جلد محسوس و علموس و له بعد از تصفیه
 و رفع کثافات دنیوی که همان احبام و احباب
 اصلیه نورانیة عارض شده بود چه این

از جمله بدیهیات عالمست که این احبام و احباب
 این کثافات و کدورات که درین دنیایا بکثافت
 شده است نه قابلیت دخول بهشت دارند
 و نه طاققت خلود در مرتبه خلاصه است مراد آن
 مرحوم در عود احبام و احباب اصلیه و عدم معاد
 اعراض دنیوی که در مسئله معاد بیان فرموده اند
 و حضرات ندانسته و نفهمیده بآن مرحوم بحث ایراد
 کرده اند و له امر این قسم از مخالفین هم سببست
 اگر انصاف را پیشینهاد کرده و از راه غناد و حاج
 نیایند و مقصودشان همیدن منعی بر او باشد
 و بکتاب و رسائل آنجناب که مشتمل بر بیاینهاست
 مسائل و خود آن بزرگوار صریحاً مراد خود را بیان

فرموده است رجوع کنند از برای همه واضح و عین
خواهد بود که حق با آن جناب بوده است و اینها
حلاف نموده و به خمت با آن بزرگوار اختلاف
ورزیده اند اگر کسی که با این فرقه محقه
عداوت و عناد میوزند از شیخ همیشه که عداوت
آنها با این سلسله علیه محض از راه حب ریاست
و جاه است که علمای این سلسله علیه را محل
ریاست و جاه خود دانسته در مقام انکار و اکراه
ایات و بعضی نسبتها بچا بعلما این سلسله داده
منیج ایند باین تهمت های بی معنی و نسبتها بچا
مردم را از دور و بر آنها متفرق و پراکنده نموده
سدره ایشان باشند که مبادا راه را در حق با آنها

سازند و ایشان هم باین واسطه مثل آنها مالذیل جمع
کره صاحب ریاست باشند که مبادا گویا علمای
این سلسله را هم قیاس ببعضی از ایشان ماس کرده
اند که نهایت بهمت ایشان در این نشاندیش است
و مسلمیت میان عوام کالذی انعام است و جمع حطام
دنیا از حدال و حرام و ریاست و تشخص مایلان نام
چنانچه خدا در آیات مستقده بحسب تاویل از این
این قبل از شیخ خاص مر داده و تویج و تغیر فرموده
خلاصه پناه پریم خدا از این حالت که عمر عزیز خود را
از بنیاد تا نهایت در تحصیل مال دنیا تلف و همت
خود را بر نقص و رد اهل معرفت و محبت صرف
نموده شهرت و مسلمیت را وجه بهمت ساخته

در تحصیل علوم اکتفا باد به مرتبه آنها نموده صلاح
بفرضی بآنها ترازا آنها سپردا حجت نکال بکدام دنیا
کرده از ثلث و وصایای اموات و احیاء و اموال
ایتام و فقراء صاحب دولت و ثروت شده دنیا را
از دیدن رزق و شکر و اسباب عام فریبی بر کرده
راه عوام بچاره را بر نم و بندگان خدا را از بسکه
طریق حق منع کنیم و حال آنکه در نظر عاقل همه
اینها بوج و بیجا صلت و کارهای است کفو
و باطل و هرگز مرد عاقل با این جزای که در اندک
زمانه فانی و فانی خواهد شد مغرور نمیشود و حیرت
نمیکشد بلکه عبرت میگیرد از اینها و او را و صلی و تقیای
که از دنیا و مافیها گذشته و اعراض کرده اند و کفایت

میکند از برای ما در موقوفه و تضییع حالت خباب
ولایت مآب که هزار بن خمره در نزد معاویه بعد از
بیان او صف انحضرت گفت اشهد بالله لقد را تیکه
فی بعض من موافقه و قد ارجی التلیل سؤله و
غارت محبته و حقوقهم فی محرابه فابقی علی محبته
یتعلم التلیم و یکی بکاء المحرم فکانت اکان اسمعه
وهو یقول یا دنیا یا دنیا الی تعرضت ام الی
تسوت هیجات هیجات لا خان حینک
عزتی غیری لا حاجة لی فیک و قد طلقک
ثلاثا لا رجعة بعد ها فموت قصیر و خطرک
یکیر و امک حقیر اه من قلته التراد و بعد
السفر و حشنة الطريق و عظیم المولد

پس بدان ای عزیز من نیست شعار انبیا و اولیا
و ابرار و اختیار و بزرگان دین خیالچه معرفت
شیخ مرحوم است دفعه جمیع مملکت خود را در راه
خدا داده و هر چه داشت فقراء بذل کرد و خری
از بر انجود باقی نگذاشت و هم چنین والد ماجد علم
حجة الاسلام مرحوم چهل سال بود که در مملکت
آذربایجان مرجعت و ریاست داشت و در
حلی و فوات مبالغی فرض از برای ما گذاشت
و رفت و بنده مهر چه داشت و نداشت فروخته
بقرض ایشان و ادم و این که عرض کردم از باب
سکایت و کفران نعمت بلکه از باب مثل
و حکایت بود از خالبت اعراض علمای این سلسله

علیه که او را خود ایشان دنیا و مافیاست همیشه
قناعت بقدر کفایت کرده کمال اعراض و عفاف
از فوق کفاف دارند و این صورت خیر تجلیست
از بعضی که علمای ما را باین حالت محض دنیای
دن خود میداند و بهمن جهت نیای تفرقه و عداوت
میکند از ندوبه ریاست ناقابل خود میترسند و حال
آنکه این جنط عشوا و خیال بچایست که از غایبه
حضرت باین خیال افتاده اند و الا بحق خدا کسی
چشمه حقیقه کندیده آنها ندوخته و آخرت خود را
بدنیای آنها نخواهد فروخت بلکه علمای ما
باینطورها هیچ خطام دنیا را که خون دل را مل و
ایام است مایه خسارت دنیا و آخرت خود

میدانند چه اگر نه این بود همه میدانند که راه این امور را
بهتر از همه می دانستند و جمع اموال دنیا را بهتر از آنها
میتوانستند و له اوقات خود را اشرف از این مردم
که باین چیزها صرف کنند و دیگر در این صورت نماند
رسد اینها از چه بابت است ما را که با دنیای آنها
کاری نیست آنها را با ما چه کار است بگذارند با سود
و فراغت بپایند که مردم در گوش دارند و بسیار می
بلکه از خواب غفلت بیدار شده بهوش پیدا
کنند و گوش حرف اهل معرفت بدیند باری همه
حرف در سر همین است که مردم را خبر نکنید که چه خاک
بر سر آنها ریخته مباد از دور و بر آنها متفرق شده و
اهل حق باشند و راه حق بر روند و آلا بحث دیگر ندارند

پس آنها که نه میهند که غمنا و عداوت
آنها بماند از راه اشتباه است و نه از بابت حب ریاست
و جاه و نه از جهت عدم معرفت بلکه محض از بابت
بغض و عداوت با خاندان رسالت و اهل بیت
صحیح و طهارت و اهل حق ^{نمی دانند} و عداوت خود را اظهار
کنند لهذا در عداوت با این فرقه محقه و انکار فضایل
و مناقب حضرت اسد اللہ الغالب به بعضی از اعداء
معتذر آمده اولاً میگویند این مطالب که در محافل
الیه و حقایق ربانیه و مقامات و مراتب نبوت
مطلقه محمدیه صلی اللہ علیه و آله و ولایت کلیه علویه
بیان میشود چر بایست که شیخ احمد احساز آرد
و سابق بر این در میان شیعه آنست که نبوت

ناسمعا لهذا في اننا اولين وحال انك به كيك
 ادع بصيرة ونور وانك عقل وصوره اشته كتب
 اخبار واثار مژور کرده باشد بداند که این قول قول
 زور و از خرافات اهل غرور است که میخواهند مردم
 باین حرفها مغرور کرده عوام را فریب داده از خصوصیت
 علم و تلامیدان بزرگوار که در اقطار و امصار نشر علوم
 محروم میکنند مجبور کنند چه هر کس در اجتهاد و در اخبار و
 آثار ائمه اطهار و کتب و زبر علم اخبار و روایات صحاح
 کبار داشته باشد کاشمتر در راجعه آنها را از برای او
 واضح و آشکار خواهد بود که جمیع احادیث و اخبار
 و خطبه ها و دعاها و زیاراتها مشتمل بر بیان
 این مراتب و مقامات و از حد اسلام تا منور جمیع

علیا و حکماء و محدثین بحیما در نقل آن اخبار و
 آن آثار کرده رساله بالتصنیف و کتابها جمع و تالیف
 نموده بمرحله صرف کرده و خواناها خورده و نفسها
 تلف شده است و شیخ ما اجل الله شأنه و انار الله
 بر بانه میرزا خیر از آنچه خدا گفته و ائمه هدای آورده
 و گفته اند تکفیه و هر حیفته و بیان فرموده است همه را
 بدلیل و برهان ثابت کرده است اینک کتب و روایات
 و اجوبه مسائل که از بجا سوال شده جواب نوشته اند
 همه چاپ شده افاقر این کرده است و اگر کسی بے
 شایسته حورو اعتساف بنظر انصاف بزر و بلیات
 آنها نظر کند می بیند که هر چه نوشته اند همه موافق آیات
 کتاب مبین و روایات ائمه طاهرین و مطابق

ضرورت است و نیست بل غایه ما فی الباب نیست که در
اعصار سابقه و ارمان سالف علی کسبیه اثنی عشریه
بجهت شدت تقیه آنچه شاید و باید متمکن از اظهار و انتشار
آن آثار نبود و چه بعد از آنکه موکب شریف نبوت
از ساحل دنیا به جنت علی حرامید اصحاب شقاق
از سبب انفاق فراهم آورده و ائمه اطهار علیهم السلام
بمقتضای زمانه از سلطنت ظاهره که آنه گزیده در
خانه نشینند مدتها سیاست ملک و ریاست ناس
بالا امیه و بنی عباس بوده و آن اعضا کسی را از اصحاب
کبار مایای آن نبود که اظهار تشیع کند چه جای آنکه
اخبار و اسرار ایشان را بر ملا همه جا اظهار کنند و منتاب
ایشان را انتشار دهند مگر بخواص آنهم بحال خوف و

هر اس و امر بهین قرار بود و تا زمان دولت آل بوکر که
در عهد و عصر ایشان امر شیعه را کمال قوت گرفت و روحی
بهم رسانید و علی کسبیه در آن زمان بیشتر مقتضات به
تدوین فروع دین و تألیف کتب و اثبات محلات
ظاهره ائمه ظاهرین و رد مخالفین معروف بود و بنا
بر اسرار را از اخبار مخفی و مستور میداشتند و لایا وجود
این باز نور ولایت ایشان در جلوه و ظهور بود و آنچه
از این جوهری مشهور است که در حق جناب ولایت با
میکفت ما اقول فی رجل اخفت فضائله اعدائیه
خدا و اولیایه خوفا و قل الله یخفی ما ین خفین
با کمال بعد از آنکه دولت ایشان منقرض گشت باز
کماهی جنگ و ستیز میان سلاطین بود و گاه قتل و

غار مغل و چکنیر کا ہی فرت عجم بود کا ہی شورش
عرب تا امر سلطنت مستقل گشت یک طبع صفویه
و در آن حد هم اگر چه ارفوت و شوکت و امتداد و
ایشان تفتیه بالکلیه برداشته شد و علم شیعہ بنابر
علم گذار شد و لے ایشان نیز در آن افکار تقدیر
شد که مشغول جمع و تالیف منشآت اخبار و متفرقات
آثار اعمه اظهار شده مثل عوالم و کجارات و نوار و سایر
و کتب اخبار که غلبه بر آن اعصار جمع و تالیف
شد و دیگر از برای ایشان و حضرت انیکان آثار را
در میان همه مردم منتشر گشت و اشارات و رموز آنها را
همه کس بروز دهند نمود تا انیکه دولت ایشان بهم
گشت و بزرگ چند ملک طوائف شده و جبار گشت و بود

از بار

اعمال

سروری کردی و هر کجا گمتری بود پایه مهنری خواست
کار گیتی همه در اضطراب بود و امر مذموب و ملت
در اختلاف پس در آن منکام نیز علمی اسلام
هر یک در گوشه غلت و از نو ابوده بهیچ وجه ممکن
از نشر علوم و حقایق و دقائق رسوم نبود تا آنیکه
باقضای تقدیر خداوند قدیر از قبض و احسان از محفل
چون مایه و ر شده باران رحمت رحمت احوال
ایران باریده و هر کلهای اهل به بار آور و کلز روزگار را
موسم نو بهار آمد سایه لطف خدا مایه جو و دود
آیه فتح و عطا

بخت تابع و تحت بغیر اخت و صد حاجه
قدر بیار است مزاج زمانه تغیر کرد جهان خراب تغیر یافت

کار ملک و دین بکام شد تیغ حرب و کین در نیام
دلہای رمیده رام گشت و روکار آشفته آرام گرفت
ایران در آغوش سالها در مہد امن ایوان غمخوہ و دہانہ
غایت آجنان باین آسوده از آنجی کہ از سلطان با فرو
تکمین و مرزبان دنیا و دین بباکی فطرت موصوف
و با خلاص اینکست عصمت معروف بود و جام دولت
و قوہم سلطنت خود را در تقویت و تربیت اہل علم و معرفت
میدانت و پیوستہ بہمت والا نہمت خود را بزور کج
دین و تشبید شرح متین معروف میدانت لهذا
در آغوش ہمانون و زنان مبارک میمون علماء اعلم
و در ہر بلدی از بلاد اسلام علم کربا با وجہ سما افراشتہ
و ہر یک از انہا در قشری اراقط را با طمینان خواطر

و فراغت اہل نبای نشر علوم گذارشتہ با ظہار آثار و اسرار
ائمہ اطہار و بیان مقامات و مراتب و ذکر فضایل و مناقب
حضرت اسد اللہ الغالب شتغال مسویر زینند از آنجہ
نفس مؤید و نور مجر و شینا و مولانا الا و حد الامجد الہ کجد
المؤید الممد والشیخ احمد بن الشیخ زین الدین الہ احسا
اعل اللہ مقامہ و رفع فی الدارین اعلامہ بنا گذارشتہ
کہ در ہر بلدی از بلاد شیعہ الشیخ عشریہ رایت مہابیت امرائے
حقایق و وقایق تو حید خداوند مجید و مراتب نبوت و
ولایت را کہ در کتاب خدا و اخبار ائمہ ہدی مسطور
و مرموز بود ظہور و بروز داده و میان عباد و بلاد منتشر
فرمایند چون مولود و مسکن آنجناب ببارد بحرین بود لهذا
مدت در بلاد بحرین و قطیف در معقول و مشغول مشغول

تألیف و تصنیف شده جمیع علمای آن زمان که هر یک
فحل الفحل بودند بعلم و فضل و تقوی و دیانت و احاطه
و جامعیت آنجناب ادغان کرده هر یک از مسائل
در هر علم سوالات عجیبه کرده و جوابهای وافی و کافی حاصل
نموده رسائل حقیقت و دلائل آنجناب در جواب همان
مسائل که هر یک از مراتب حقیقت آیتی و فضل و ابواب
طریقت و قواعد احکام شریعت حکایتی است در اوراق
منتشر و در اطراف و اطباق مشتهر گشته پس از مدتی بفرموده
مشهد مقدس و اراض مقدس از مسکن مآلوف خود بخان
خوینیت نسبت ایران معطوف داشته در حین عبور بمرو
بدارالعباد نیز دوار داشته همه علمای بزرگ کمال العظیم و
تبحر از آن جناب بعمل آورده و مستدعی شدند که مدتی

در آن بلد توقف فرموده از فنون علوم خدمت آنجناب
مشغول استفاده و تحصیل باشند در آن خاقان معذور
مردود از قدم مسجیت لزوم آن مرحوم به مسلک ایران
مستحضر شده نامه ملاطفت علامه مشتمل بر اظهار ارادت
غایبانه و مرأحم لو کانه و شوق ملاقات ایشان بهمان
که معتقد مرحوم در گنجینه خود ثبت کرده است از دربار همیون
صادر شده و پس از ورود ایشان بدارالکلا فیه بایره کمال
اعزاز و اکرام از آنجناب بعمل آورده و او را همه علمای
عراق عجم مقدم داشته و مقدم او را مغتنم شمرده از فنون
علوم و حقائق رسوم سوالات عجیبه فرموده و از آن جناب
جوابهای شافی و کافی حاصل نموده مدت مدید در مقرر
سلطنت مستقر گشته و بنای تدریس گذاشته تا قانون

مکتب و معاهد و اسرار ابداع و احیای در اباشارت امیر
و ذلالت غریب و وحی تعلیم خلق جهان کرده و چند انگشت
با اعلان راز نهان موهبا از بحر حقایق اوج میکرفت
و از اطراف و اکناف علما و اعیان و اشراف بسوی
آن بحر زخا شد در حال کرده هر کس در میرفت که مهارت
تمام داشت و در آن علم خود را مستطو و ما بهر میانگذاشت
از مشک کمال آن علم که تا آن زمان که لا یخجل سؤال میکرد و او را
بجوید غالب فایز مسید چه آفتاب از بکیت آمده
اطیاب بدون نمک از احدی از علما اطلاع کامل
بر جوامع علوم حاصل کرده و احاطه نامه بر کلیات رسوم
داشتند نگار من که بکتاب زلفت خط نوشت بفرست
مسئله آموز صد مدرس شد با مجله کمال علم در آن

انام که با کثر بلاد ایران تشریف برده و با همه علمای عراق
و فارس و آذربایجان و خراسان و عراق عربی ملاقات
کرده و کتب و رسائل او را دیدند همه آنها با حاطه و محبت
آن حقیقت جامع و کلمه نامه اقرار و اعتراف مینمودند
چنانچه تعضیل اسامی آنها را استبداد حرم اعلی الله متعالی
در کتاب دلیل المتجربین مفضل ذکر نموده و ثابت کرده
اجماع و اتفاق و شهادت معاصرین آن حرم را اعلی
اعلام که در آن عصر همه آنها مرجع حل و عقد مهنام انام
و رؤسا اهل اسلام بودند بوثاقت و عدالت و تقوی
و دیانت و علم و معرفت و اجتهاد و فقاہت آن آفتاب
اعلی الله مقامه تا آنکه در او از بعد از ارتحال اکثر آنها
از دار دنیا بعضی از رجال کجبه بعضی از اعراض و غیبه

وامراض فاسده بمقام اعراض و اعراض آمده بنای
معارضه و معانده با انتخاب گذاشتند و الاضاد و معارض
آنم خوم مثل سید سید کج العکوم و شیخ المشایخ شیخ جعفر
مرحوم و سید زین العابدین علی القضا طباطبائی و مرحوم و سایر
علمای عراق عرب و خراسان و کرمان و کاشان
و اصفهان و فارس و آذربایجان و حران و مصدق او
بودند و کتب ایشان در نزد منیر آن مخول مملکتی قبول بود
و همه کمال حسن سلوک و ادب را با انتخاب مسلک داشته
و بفضل و دیانت و تقوی و علم و حکمت ایشان اوقات
داشتند و همچنین تلامیذ و شاگردان انتخاب که از حسن
رتبت و نظر گمیل از ایشان هر یک در درک حقایق
معرفت و دقائق حکمت و اصول و قواعد شریعت و تفهیم

آداب طریقت از نواد و مریدان و اشخاص بهرمان بودند خاصه
سید سید و مولای محمد فخر الدین و منیر العرب و الحکم زبده
الافاض و عمده الکابر و الاطعم سید زین الدین الحاج سید
کاظم علی الله مقامه و محمد مجاهد و خیر قضا و منیر الدین نام
والد ماجد علام و لی التعم حجة الاسلام رفع الله عن الدارين
که هر یک در حال حیوة و وفات انتخاب بتأیید خداوند
اعظم مدتی و عنایات بلا نهایت با پادشاه اسلام نباه
بکمال آسایش و رفاه هر یک در قری از افطار و معوی
ارام نظار بنای نشر اخبار و آثار ائمه اطهار علیهم السلام
که از سید مرحوم در عراق عرب به بیان فصیح ماکون
در محاسن و دروس آن آثار را انتشار داد و والد ماجد علام
نیز در دار السلطنة تبریز و مملکت آذربایجان به نشر آن آثار

و بیان آن اسرار اشغال و زریده بلسان فصیح و بیان
طبیح حقایق و دقایق توحید و نبوت و مقامات و مراتب
امامت و ولایت را بزرگ و تاجیک و دور و نزدیک
رسانده در هر ولایت را بایت علم و معرفت فرخنده و
بهر سو غفلت است انداخته اسرار آیات کتب و زبور
ائمه اطهار را به خواص و عوام به اوضح بیانات رسانده که
حاجی عذر از برای احضار بانی نمائنده از آن ظرف بهم برآرد
از باب حکایت که از باب غرض و مرض بودند و فتنه ظهور
این فرزند را دیدند برایت خود ترسیده عداوت باطنی
که با ائمه بر سر داشتند از شک و کبر و بیعتی آورده
از عوام کمال انعام بهم که مثل هیچ رعاع و مزارعین و عیال
بدور و بر آنها جمع آمده اتفاق در نظر اهل اتفاق و دفع

تفاوت

اهل وفاق کرده جمال عرب عجب با آن رسیدت حفظ
ادب نکرده بنا به تکفیر گذارشته جماعت ترک با این
عالم علام فتنه سزک برآورده اختلاف عظیم میان
شیعه اکثر مشرب انداخته حشر بد پروردگار سپرد و مادر از دست
و برادر را از در جدایت مردم فرقه شده در خفا نشسته
انید و فرقه را کشف و اصول نامیده و در کمال مصلحت شیخی و
بالا سر و در دار السلطنه بنزین عالی و ناصبی پس یکدیگر را
به نصب و غلو نسبت داده و یکدیگر نوچه و تعبیر نموده و لعن
و تکفیر میکردند تا کار بجای رسید که هر کس بان علم گفت
و با نصیر لعن میکرد حضرت بدشان میآمد و بنا بر عده
و جنگ و کتیر میگرداشتند خاصه در دار السلطنه عزیز
تا آنکه بغیر این بر خورده خواستند این اسم را از سر خود

بر دارند اسم خود را در شرع و اسم بی فرقه را شجره گذاشتند چنانچه
سنتها اسم خود را ستند و اسم شیعه را رافضی گذاشتند هم
چنین آنها هم بر پیش آنها خواستند خود را اهل شریعت
بقلم داده و این فرقه اثنی عشرتیه را خارج از شریعت و مقصود
ایشان از آنها محض شبهه انداختن است قبول و معلوم است
که گاهی میگویند آنها غالی هستند و گاهی میگویند خارج از
شریعت پیغمبرند و گاهی میگویند آنها حاضر زمانه است که
علمای ماضین تکفیر اند شما تازه آورده اید و حال آنکه ما هر چه
گفته و میگوئیم همه مطابق کتب مسلمین و روایات ائمه
طاهرین است که سابقین گفته و زلفه اند و الان کتب
ایشان مملو است از بطلان مطالب و ما خبر تازه از خود
نیاورده ایم و بدعتی در دین نگذاشته ایم چنانچه بر هر فطن

عقل را نمیغفلت میرسد قل ما کنت مدعی من الرسل
بلی نهایت مطلب و غایت ما فی الیه است که ما بر
مطالب دقتیه و نکات عجیبه از غیبات آیات کتب
و اخبار و آثار ائمه اطهار مثل تسبیح و تسبیح و کلام
و علم معانی و بیان و علم مکتوم و علم صغیر و تنبیح و تحقیق
و دقائق مسئله معراج و قواعد سایر علوم استنباط
و استخراج کرده و میکنیم که همه آنها مطابق ضروریات
دین و موافق اصول عقاید مسلمین است و در هیچ
بها و اورد نیست چه در اسکیم هر چه در زمان متاخر میشود
تصوفات اذهان پیش میگرد و افکار را بکار خطا میبرد
سگی نیست چنانچه تصوفات اهل این زمان را می بینیم در
مناک و منکارب و عمارات و باغات و فروش و فروش

و اسباب و آلات حرب و صنعتها و حرفتها و کشتهها و عواید
تفرقات عجیب و غریبه میکند که پیشتر اسمی و رسمی از آنها در میان
عامه مردم نبود مگر اصول آنها که اهل این زمان بهمان
اصول را درست گرفته متفرقها در آنها میکنند که الی الان
نبینیم احدی را رسیده بود چنانچه الان در هر کس کارخانه
از زراعت یا فن یا صنعت و کرباس و حریر و سایر اقمشه و قلع
کرده و از زراعت آنها اسباب و آلاتی که در قرار داده اند که همه
به یکجای هر چند و یک دفعه حرکت می آیند بطوریکه هر کس
میکند و بهم میرسد و بهم می یافد و این کار هر بافنده و حلّاج
و بهم چنین در صنعت نجار کشتهها را نجاری درست
میکند که در سه روز و یک ماه راه طی میکند و با بون که به هوا
میرد و سریع تر از کشته در پای کسیر میکند و عواید ما را بجا

نکته

که در یک ساعت ده فرسخ راه میرود و تلکرافس که در دقیقه
از نیمه روز زمین خرمید بدو بکند و عمل عکس که
صورت بهمان هیأت در شیشه میماند و محو نمیشود و خلاصه
صنعتی عجیب و غریب بکار میبرد که عقول اکثر را از درک
آنها عاجز و قاصرند و اغلب صنعتکاران بهمدین حجت اقرار
افشاده اند و جوایز احدی از خولا و حواله و مکار و سایر
صنعتکاران و اصناف بازار کارهای با فنی که ندارند و با آنها
سخت نمیکند که هر یک از این صنعتها را اختراع کرده هر مالک
فاسد و باطل را مارا کاسد و راهبها را نزدیک و کار بار را آسان
کرده اند بلکه همه آنها دیرند که این کار را بهتر و آسان تر از
از کارهای سابق است زقندی الکا حال با اصناف
جایی که فکر کند که بجز محسوسات بجز دیگر معتقد

محبض تربت سلاطین خودشان که فی انجمله فرغت بهم رسیده
و بفرمان این خبر یا افتاده اند مدرك را بجای رسانیده اند که همه
این صنعتها بدین معنی از اصول ضایع قدیمه استنباط و استخراج
کرده اند و اختراع می نمایند چه عیب دارد و بکجا بی عالم ضرر من
در این عهد فیروز که از توجیه خواطر دریا معطر سلطان زمانه
جمعی از اسلام نایه روح العالمین فدا که از شیعیان خاص
امیر المؤمنین علیه السلام است و از فرط اخلاص و انحصار
که بنجاب ولایت مآب دارند صورت مبارک آنحضرت را طواف
عبودیت فرموده و آنرا نشان سلطنت خود قرار داده بپوشیده
بیمت والا نعمت خود را بر توجیح دین و نشر فضایل و مناقب
امیر المؤمنین علیه السلام گماشته و آنرا از تقویت و تربیت علما
امامیه و فرقه محقه علویه غفلت نداشته و از برای همه علما شیعیه

بفرمان

آنکه عشرت باین جهت کمال آسایش و فراغت و نهایت
و استراحت حاصل است جعفر از علما اعلام و اول معتمد
حضرت لا غنیمت دانسته بشکر این نعمت و سپاس
مومبت روز بروز در فنون رسوم بخور و نامل کرده و در کجا
علوم حوض و تعمق فرموده تحقیق و اسرار آنها بر خورده
دقایق و رموز آنها را یک بروز داده مردم در عقاید
دینیّه و معارف یقینیّه صاحب بصیرت و نور بوده و از تحقیق
الهیّه و معارف ربانیّه بکمال محروم و معجزانند و اگر با عجز
بنده معرضی اعتراض آرد و بگوید که اینجانب آیت بیانات و
احادیث و روایات لا ما بهم دیده ایم چرا باین حقائق و
دقایق که شما بر من خورید ما بر نخورده ایم اولاً در جواب میگویم
پس چاکر که از اخبار و آثار ائمه اطهار را عرض دار و در اصلا

رجوع کتب و تفاسیر و اخبار نکرده و بربر و بیانات آیت نظر
نمکنند از آثار اثری دیده و نه از اخبار خبری شنیده و نه در
بصائر استنباط کرده و نه از سرائر استحضار دارند و در عالم بر
کرده و نه عالم دیده و نه در حجاب ساحت نموده و نه در سما و عالم
ساحت زقی و تاویل میدانی و نه برهان و دلیل نبوی
از معرفت شنیده و نه کوی در میدان فضیلت ر بوده و نه
کج و دقایق حکمت و عرفان کجا و حقایق معرفت و ابقان
بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا و نایا اگر رجا یا کاهی
بان کتب رجوع کرده آن آیات و اخبار را تفصیلا دیده و نظر
آنها نظر کرده و شش آنها را دیده از جوهر آنها خبردار و خوف و تعجب
در کجا را نوار آنها نکرده که گوهر مراد بدست بایر و کاین
من اید میروند علیها و هم عنها معصون و منهم

امتیون لا یعلمون الكتاب الا امانه وان هم
الا لظنون باجماع در فهمیدن کلام خدا و اخبار الهی
ادراک و شعور دیگر در کار است و بصیرت و نور ضرورت
لم یجعل الله له نور افئالة من نور چه اگر تو هم بکلیه
ادراک و شعور و بصیرت و نور داشته باشی انکار نمیکنی خبر را
که عقل تو قبول نکند و از زوای آن آگاه نیستی و بطریق
خبر دیده که تو ندیده و معسر نمیده که تو نمیدانی و بزرگ علم
تو منقطع است و بشور و طوایر پس هر چه در آن فن مسلط
و مایه باشد باز از بزرگ حقایق و مهم دقایق عاجز و قاصر و از
استخراج جوابی زوای آیات و اخبار که همه اسرار معرفت
و رموز حکمت کلیل و کاسی زیرا که هر علم و هر دار و دوی
استادی حوله و جوال باف از زوی حق و انصاف بسیار

و شالبا ف نر ز کیز از سار محرقه و اضافند اما بد قایق
نسج حریر و شال کشمیر برنج زنده و هرگاه محض لاف ادعای
کرافت بکنند خلاف کفایت انصاف نموده اند پس حال بیان
منقول است در فنون عدم و در ک حقایق و رسوم و تراش
علما و مقامات حکما خوب مگویند خواهی حدیث مدعیان
خیال هم کاهن همان حکایت زردوز بوریان است
اما چه فایده انصاف نیست مردم خود را نمیدانند و خدا
مشناسند باین حال جهالت داریم با اهل معرفت
تخالفتند و با فزادست بجهت شکر کنند گاه میگویند شیخ
بجمل اربع قابلیت و کامر میگویند معابد جسمانی قابل
عبادت و کامر میگویند معراج لاهوتی میباید و حال
آنکه مسکین نه از معبد و معاد خبر دارد و نه حقیقت احباب

حاج

و احباب در امید اند نه معجز معراج لاهوتی و نه وقایع نه تحقق
آنرا استعمال و استخراج کرده علی العمیا اثر میگوید و هست
نیزند و اگر کسی برسد معجز معراج جلالت قایق و قوین
کدام مقام است افادت که گاه است خباب پیغمبر با چرا
رفت و چه دید و خدا آنجا کی بود چگونه طبع آید و طعام
آورند شیر برنج معجز و الو دست از پس برده آمد آنرا
لطف کرد و دست که بود چرا لطف کرد و آنرا برداشت
کی گذارست خدا در پس پرده چگونه نشسته و چگونه
حرف میزد و حال خدا امکان ندارد و جسم نیست بحد
رسالت ماب خطای آنکه که از چشم صفا و وضو کرد و نماز
ظهر بخوان چشمه صفا و عیر نماز ظهر و عصر چه مفر دارد
براق چلو و زرق و غیر چه بیایم میماند ملت و متیر میآید

آنکه

نمی دانند چه گوید و چه جواب و مدح و تنبیهاست که از آنها
 اغیار خرد دارند و نسبتند و رمز است که در تحت مهر کعبه
 و هر کس بر روز نمیدهند نه سوالان از کجی و از بیابانی
 فعل میبرد و در این ظاهر اوراق و اگر بگوید پس شما چگونه
 آنها را معلوم الناس میگوید سیاست مزی کرده و مخبر غام
 بخواص و معلوم این رمز را بر روز میدهند و جواب میگویند
 که چون نوع ضمیر ایشان ساده و صافست بصرافت فطرت
 اصلیه که محبوست با دراک معارف الهیه باندک تاقل
 معانی و دقیقه را درک نموده بدون تعلل و چون و چرا
 اعرف نمینمایند بخلاف شما که سواد هم بر سر نه فطرت
 اصلیه را با اعراض و امراض و نبویه متغیر و زمین جزوا
 ببعض خیالات مکرر کرده و بغرور متکلم میگردانند

احدا را اعلام از خود نمیدانند که بهوش خود را جمع کنی و گو
 بحرف اهل معرفت بدی پس در این صورت البته معلوم از تو
 بهتر این مطالب میفرمود و اگر تو هم عرض را کنار بگذاری
 اعتماد بان چیز نام باید گرفته نکنی و بعضی عداوت و غرض و مقام
 بحث و ابرار و نباشی و بعلم و اجتهاد خود مغرور نشوی بلکه
 پیشینا کرده بهوش خود را جمع کنی گوش حرف اهل معرفت
 البته تو از معلوم بهتر فهمی و از ایشان پیشتر بهره میری و حکما
 مقصود از این طول و تفصیل و بسط و تطویل این بود که
 مشایخ و علمای ناما مطلب که خلاف ضرورت دین و مخفی
 طریقه مسلمین و اقوال علما ماضین باشد تکلف و باخبری
 از خود بیاورده ایم بلکه انکار فضیلت ائمه اطهار و اظهار عداوت
 و غدا و ما بهستان حیدر کرار و در بلاد شیعیه از آن که ادعا

تشیع مکرر تازگی دال که محض بجهت ذکر فضایل و مناقب ائمه
 اطهار باشد عیان ایشان عدالت و زنده ماندن پس بعرض
 طعن و دق سببها در اطفال نوحی کرده و میگوید سبب
 حال کار را از اعراف بگوید زنده این اوقات دست به برادر
 پیوسته و فکر تدبیر قتل علما را پس سبب علیه مرتد و حال
 آنکه ایند عا کوبان تقصیر ندارند مگر ذکر فضایل و مناقب
 حضرت اسد القاب و بیان مقامات و مراتب بسیار
 ائمه اطهار چنانکه شخص بزرگوار می محض همین مدت است
 که مدت پرات در قتل این حقیر کرده و چندین دفعه تهدیدات
 حیده است ولی چون تقدیر خدا بخلاف تدبیر ایشان
 بوده لهذا خدا ایند عا کوی هم التواء را از شر آنها نگاه داشته
 آنچه که مقصود مراد ایشان بود بعمل نیامد خوب میگوید

قتل بجهت تشبیه تو تقدیر نمود و زنده ماندن پس بعرض
 نبود ماری امیدوارم که خدا مکر ایشان را بخودشان رجوع
 کند و ما را از شر اهل شر و محی فطرت نماید و قایم الله حق
 من تو فیما و عاده الله فی الاعمال تکفینا کلام
 الاعمالی فما بقوا و ماتوا لغنا و طغنا و تقیا
 و تحجینا فلهذا نحن و فی سرفه علین علی
 مقاتلتنا الله یکفینا فکان ذاک و رحم الله علی
 سدا بغیظه که نایل ماموله فیما اما علی و هم
 پس آن اینست که میگویند این مسائل از منزل اقدام و این
 مطالب هم از فرمود است پس ایشان را لازم نیست
 که در پی کفیل تفصیل بوده و اصول دین خود را برهان و
 دلیل اخذ کنند بلکه در همه حال اکتفا باجمال باید کرد و می

و میگویند در اصول دین بما اقتدر که از پدر و مادر که در طبیعت
یا در نوشته اید همان اعتقاد کفایت میکند مبادا باین تفکیک
که میگویند اعتقاد کتبید که بفدالت خواهیم یافت پس بهین
جهت در اصول دین خود اکتفا میکنند به تقلید آباء و اجداد
خود بدون جد و اجتهاد و عوام بی پایه هم ازین جهت میکنند
حیران و سرگردان اگر کسی ببرد بچه دلیل خدا کیست و چرا
باید پیغمبر از جانب خدا بیاید و علامات پیغمبری چیست
بعد از آمدن پیغمبر آمدن ائمه اثنا عشر چه لزوم داشت و
بچه دلیل امر المؤمنین علیه السلام حقیقت چه اندر میباید
و نصاری باطلست بمیانده بیای عوام مثل خرد کلان
خوب میگویند مولوی خلق تقلیدشان بر باد داد که
دو صد لعنت بر این تقلید باد چه این مغر از جمله بدست

که البیبر را در ایراد شکوک و شبهات جهات پیشما است
و فیکه انسان تفصیل اصول دین خود را بر زبان و دلی
اخذ کرده اکتفا به تقلید آباء و اجداد کرده راه تساوی با
کو دوکان و زمان پیچیده در حلین و رود شکوک و شبهات
ایل سایر ملل لا محاله و قلب انسان تنزل حاصل شده است
که نمیتواند از عده دفع شبهات آتیار آید پس انسان باید
اقتدر علم و فهم داشته باشد خافیه علمای که از دفع شبهات
عاجز نشده و بر ابطال اقوال فاسده ملاحظه قادر و مقتدر
باشد خیا نچه مرتبه بغیر که بجهت غور نکردن در معارف
الهی و معارف دینی خود از تفصیل بر املین غفلت واداره
عقاید دینی همیشه در دفع شکوک و شبهات قریکیان و
معارفه ائمه باطل متجرب و کامل نه آنقوه دارند که خط دین

کنند و نه آن فرض که طرد شیاطین نماید چنانچه شخص سالی
 قبل از این با پوری از پادریان انگلیس تمحضت پس و
 تلبیس ردی بر مذہب اسلام نوشت احدی از آنها نتوانست
 از غمده جواب بآید مگر بدین فرار اهل معرفت و حکمت مثل
 جناب آخوند ملا احمد راجی که عالم بود ربانی و جناب حاجی ملا
 رضای سیدانی که از اهل حکمت و معرفت بودند تا اینکه متعلق
 ابن او ان باز پوری از پادریان کتاب علیحدہ در بطلاق
 قرآن و اثبات حقیقت و صحت توحید و انجیل خودشان بطور و
 طرز معرفت نگاشته و چنین پیدا شده است که احدی با راجی
 رد بر آن کتاب نخواهد داشت و از فرار یک مذکور شد که با حضور
 معدلت دستور همیون عرض شده و منوذر اند علمای ایران
 جوابی از برای آن کتاب بنویسند و رفع شبهات او لایکت و نامزد

کتاب



کسی با نیت مقام نیاید که جوابی مان کتاب بنویسد مگر این دعاگوی
 دولت قاهره و خادم شریعت طاهره با این قلمت لبضا عت و
 استطاعت محض ملاحظه راجی جهان آرا و حفظ ملت بضا و
 شریعت غرا چندی قبل شروع کرده رساله در ردیهان پادری
 نوشته و لهجه عمو اتصیکه درین روزها از برای ابن دعاگوی بی
 ریا روداد و صد ماتی که وارد آمد در عقد تعویق مانده و مشهور
 نشده است که مابقی آنرا انجام داده بنظر انور کیمیا اثر میخوان
 برسد و اگر خدا اهلنتی بدید و فرصتی باشد امید که درین ایام
 سمع تمام پذیرفته از لطافت جناب باری و توجهات شکر
 احدی شهر باری کتابی باشد که آموزد و در مذہب نصای
 و اثبات حقیقت مذہب اسلام و اثبات نبوت خاتم
 حضرت خیر الانام احدی ننوشته باشد و هم چنین درین

زمان شخصی مرزا علی محمد نام از شیراز مرید آمده بالا قیام کرد
سرفشته نور بلاد اسلام آغاز کرده و با و از نیکو ادعای بابت
و نیابت از جانب جناب صاحب الامر علی الله فرجه
کرده بلکه در او خبر با القراحت ادعای صاحب الامر داشت
و می گفت منم صاحب الامر ظاهر بایمیه اینها جمع کنی با و
کر دیده بنای خروج گذاشته و اطراف بلاد لامی گشت و اگر
مدتی باین منوال میگذشت امر دین بالبال در معرض
اختلال و اضحلال بود و عقاید مسلمین بکافاسد و فساد
می شد تا آنکه در ایام ولایت عهد حضرت اقدس میمون
در دار السلطنة تبرزیم حضور ما بر التور معدلت دستور حفظ
گشته بجمعی از علمای بلخیز اخبار شد که محض حمایت دین
و هدایت عامه مسلمین در آن مجلس عالی و محفل مبارک

میسوم حضور هم رسانیده با آن باب شراب بمقام
حجاب آمده و را حجاب سازند همه علمای آن حضور بآن مجلس
خود را معذور داشته و هر یک بجزری متعذر گشته احد
از آنها حضرت جناب میرزا احمد مجتهد که آن روز احتیای داشت
غایب داشت و خود را با حجة الاسلام حرم مقابر میا گشت
جرات نکرد که در آن مجلس حاضر شود و مگر حضرت علی بن
والد صاحب علام حجة الاسلام اعلی الله مقامه و رفیع
الدارین اعلامه به تنهایی بدون تعلل و تأمل در آن محفل
شده پس از سوال و جواب و خطاب و خطاب کذب
آن کذاب و فریب و فریب انگیزانک مترا بر ایچ و حصه
و بر این فاطمه و اذله لامعه همه بخشایر ظاهر فرموده و دیگر
احد را در باب آن نایاب راه اشتباه مانده چنانچه فصل

آن مجلس را در روضه القفای نامی نوشته اند و
نمطی که آنجا شده است که آن مجلس را با تمام علما
مرحوم ختم کرده و اکثر صحابه آن مجلس را درست ضبط کرده
و مطابق واقع نقل نموده است و حال آنکه والد ماجد
علام آنروز احتیاجات و استدالات غریبه فرموده بودند
که هیچ یک از آنها را در روضه القفا نوشته است مگر چند
فقره از قول حجة الاسلام مرحوم نقل کرده است که نموده است
از آنقرائن خلاصه کرده این بود که آنروز ایشان پیش
برده و عدالت و کسور را بر التور بطلان او را
بر همه حاضرین غائبین ظاهر فرمودند و آنروز اغلب اهل
آذربایجان باین میثند سبست الی الان از برای
مردم دینی ابله نگذارده روز بروز نایره فتنه و فساد در میان

بلاداشتند و بهم رسانیده امردین و دولت و نظام ملک
و ملت بکلی منهدم میشد و لیکر الله تعالی از باطن ملک
بیضا پس از آن رای جهان آرای همیون شاه
هم چاه بر این قرار گرفت که او را بعد از اتمام حجت و ابلاغ
لضجیه اگر از آن ادعای خلاف بازگشت نکند بکشند
پس مجدداً التمعن را بکام اقدس همیون در حضور حجة
الاسلام مرحوم حاضر کرده بعد از اتمام حجت و ابلاغ
و اتمام تمام کار در امر به توبه و انابه از آنقول زور و ظلم و غصبیت
جاهلیت از آن مرتد بظرت و اصرار و ابرام او در کفر و
ضلالت و ادعای صاحب الامر که داشت و صریحاً
این اذکار را در حضور اقدس بملکون و در میان مجلس کرده
بود بکام اولیای محلت فامیده آن خبیث را در میدان

سرا باز خانه بدرک اسفل و اصل کردند و جبهه نحر نحر او
طعمه کلاب شد بکوری چشم آنها که او را باب خدا می
دانستند و بهمین جهات که همیشه رو آنها را علی ای ماکرده
و میکنند عداوت به آنها با داشته و دارند با جدی ندارند
چنانچه درین باب چند آیه درست کرده و در کتاب خج ثبت
نموده و از ذناب خود را منع شدید کرده است از مطالعت
شیخ مرحوم و رسید مرحوم و تجدید کرده است اتباع
خود را از طاعت و معاشرت با این فرقه محقه و از جمله
آنها بهمین منخرافات که در کتاب بیان در معرفت اسم
قدوس میگوید قل ان الاحمد والکاظم والفقهاء بقدر
ان یقیموا بتجمل التوحید بافعالهم و کینوناتهم اذ هم
لیسوا اهل التوحید و اما هم عند الله بعالملین و دیگر میگوید

یا اهل التوحید

یا اهل التذکر و البیان قد حرم علیکم الیوم مثل
حرمنا النظر الی اساطیر الا حمدا و الکاظم و
الفقهاء و القعود و الجلوس مع الذین اتبعوهم فی حکم کلام
یصلوکم فکونوا اذامن الکافرین و دیگر گفته است و اعلوا
یا اهل الفرقان و البیان انکم الیوم علماء الذین قتلت
بالاحمد و الکاظم و هم لکم عدو و لیس لکم فی الاصل
منهم و لا لهم منکم انشد عداوته و الفی بنکم و ذمیم
العداوة و الخشناء و هو الله ربکم الرحمن قد کان
بکل شیء محیط و بما یعامل مع عباده علیم
حکیماتاً میگوید فمن یخیر علی قلبه سبع عشر
عشر کائنات من حب هو لا یفلذ لقیتم لیم
القبیلة من یطهره الله نار الحیم تا آخر که همه از این

قبل از خرافات و حاصل معنی این خرافات که همه ملوک و
منحوط و خارج از قواعد و اسلوب عربیت است که
گفته است شیخ مرحوم و سید مرحوم و سایر فقهای اهل توحید نیستند
خیال نمی‌کنم از این خرافات که در نظر کردن بسیار با طیر و
و کتب شیخ و سید و همچنین از امور حرام که در این عالم است
با آنها صحبت آنکه بسیار است و شما را که راه کتب و شفا کافر باشد و هم
گفته است شما دشمنان هستید با ایشان و آنها دشمنان شما
و در روی زمین امروز دشمنان شما از شما نیست شما
و دشمنان شما از شما نیست با آنها کسی نیست با آنچه مقصود
از این طول و تفصیل و ربط و تطویل این بود که از برای
همه لازم است که تحصیل معرفت کرده معالوم و من خود را
بدریان و دلیل اخذ کنند تا آنکه این قبیل اشخاص نشناختند

آنها را الصداقت بنید از ند خافه از برای کسی که متکلمین
علمای هستند هرگز از برای آنها اکتفا بدین معیار جایز نیست
زیرا که شان ایشان ازینست که باید بعضی گفتند که درین حرف
غالین و احتمال جابلین را و این ممکن نیست مگر بعلم معرفت
و حکمت الهیه که علم است و این علم و معرفت از برای بعض
حاصل نمیشود مگر به تتبع و ممارست با اخبار و آثار ائمه اطهار
و آیات کتاب خدا پس آنکه بعضی از حضرات منع میکنند
مردم را از علم تفسیر و حدیث و باید گرفتن مطالب معرفت
و حکمت و میگویند آدم باید فروغ دین خود را یاد بگیرد و
شکایات و سهوایات خود را درست کند چکار دارد و اینکه
خدا را چگونه باید شناخت و با جمعه مدعی چه طور باید
هم رسانید بلکه در آنها اجمالیات گفتن کند زیرا که تحصیل آنها

دور از فهم عوامست همه اینها از متولات شیطانیه است
که میخواهند این بابنه علما را منع کنند از بیان این مطالب
و راه عوام را بهم نزنند از استماع فضایل و مناقب حضرت
اسد اللہ الغالب و الا معصود و دیگر دارند چه اینها بطلان
که هر کس مسدند و همه می فهمد و اگر نه چنین بود نزول قرآن
لغو و ما اللہ لغو میشد که ترا با مشتملت با برار تو حیدر
مقامات حکمت و معرفت و هم چنین است خطبه ای که
جناب رسالت مآب و خالو الامت بر بانی بدو
میخواندند که همه آنها مشتمل بود بمقامات معرفت و
حقایق و دقائق تو حیدر خداوند مجید و بیا فیضایل و مناقب
و مقامات و مراتب خودشان و هم چنین است انهم
اخبار و اسرار که از ائمه اطهار علیهم السلام وارد است

عجیب

را و بیان آنها غالباً با یتقال یا تمار یا تجمال یا عطار بودند
که ائمه اطهار علیهم السلام عهد اسرار خود را با آنها میفرمودند
پس اگر چنانچه بیان این مطالب و مناقب از برای
عوام الناس و ائمه اطهار علیهم السلام با آنها بیان میفرمودند
سهل است در بابی منبر آن خطبه بار اعراس باید قوی و صحیح
نشین مر خلعند و چنین این همه زیارات را که امر فرموده اند
که عوام در مشایخ مشرفه بخوانند همه آنها مشتملت بمقامات
عجیب و اسرار غریبه مثل زیارت ششم و هفتم جناب امیر
وزیارت روز غدیر و زیارت چهارم جناب سید الشهدا
وزیارت سوادیه جناب علی ابن موسی الرضا و زیارت
جامعه بکیره و زیارت شهر زعب و سایر زیارات که همه
آنها را در الواح ثبت نموده اند و عوام و خواص آنها را

میخوانند و اعتقاد بمضامین آنها میکنند و در حضور امام
علیه السلام همه آنها شهادت میدهند و احدی مانع
از علی آنها را منع نکرده و گفته است که نباید اینها را عوام
الناس بخوانند و ائمه اطهار علیهم السلام هم نفرموده اند
آنها را خواص باید بخوانند و از عوام الناس که مانع گفتند
اینها همه بهانه است از برای اینکه منع کنند از ذکر فضایل
و مناقب و مقامات و مراتب ائمه اطهار علیهم السلام
زیرا که اگر صریح ما فی الضمیر خود را ابراز دهند و آشکار بگویند
که نباید فضایل ائمه اطهار علیهم السلام ذکر شود و بعضی
عداوت ایشان با جاهلندان نبوت و ولایت همه
معلوم میشود و عوام هم از آنها قبول نمیکند زیرا که فطرت
آنها محبوست بحبب امیر المؤمنین و سایر ائمه

طاهرین علیهم السلام و اگر آنها بداند که منع کردن آنها
ذکر فضایل ائمه اطهار علیهم السلام از راه عداوت
همگرا از آنها قبول نمکنند سبقت از آنها را خارج از مبره
شیعه نیز عشرتیه مردانند و بسجین طول کشید و طول کشید
و مقصودم از این همه مقدمات این بود که این حرفها
محض تدبیر و قبول است نباید از آنها کول خورد و این
حرفها را واهی و بی معنی لا قبول کرد و باین استیلا
شیطنیه معزور شده مانع از ذکر فضایل و مناقب ائمه
اطهار علیهم السلام شد اما مقالته نالشیطنیه
در بیان حکمت و ثمره این اختلاف است بدانکه حکمت
خداوند مقتضی آنست که امتحان کنند بندگان خود را
در هر قرنی از قرن تا انکه برزور دهند آنچه در کفون دارند

خواجه در کتاب جمیع خود مرزومه اند از احباب ایشان
آن ملت را آن یقوت و امنا و هم لا یفیلک پس حکم آن
شرفی لا محاله باید خدا در هر عمر و هر زمان بندهکان خود را
بکطور امتحان و اختبار فرماید تا آنکه کمال اختیار متکلیف
از طریق رفا فی الصمیر خود باشد زیرا که با بعضی از منافقین
مرزومه مؤمنین شده اند و لهجه است و غلبه اهل ایمان
تکلیف از اظهار شفاق و اتفاق خود نیست پس در حکمت
خداوندی لازمست که نمکین و بد ایشان را بر اظهار و ابرار
شفاف و اتفاق خودشان چنانچه اهل اسلام در مدوام
که دایره مسلمین در الحاکمه و سعادت بهم رسیده و همه اظهار
ایمان میکردند امتحان فرموده با بامت امیر مؤمنان
و خلافت ظاهره ایشان پس محمد از اهل اسلام اظهار

نیکوکاران

کرده با آنحضرت بنایمی دله و متفانکه از نشانه اختلاف عظیم
میان اهل اسلام افتاده جمعی از خوزه مسلمین خارج و
داخل در مرزومه خارج شدند و حال آنکه همه در عای
اسلم داشتند و مردم آنها را سلم میانگاشتند و چون
منفاق اظهار ایمان میکردند و اندامی امتحان که بیا
آنکه نفاق ایشان ظاهر شده منافق از موافق و
مخالفت از موافق تمیز یافت و همچنین این اختلاف
که درین جزو زمان میان شیعیان افتاده است بیا
که این نیز از جانب حضرت قدس و عت مبنی بر این
مکنه و حکمت که محبت از مبغض و مقرر ولایت آنکه
تمیز نماید زیرا که درین از مرزومه و اوقات که دایره شیعه و
بهم رسیده و محمد و جعفر مدینه آمده اند که در ظاهر شیعه و شیعه

هستند و در میان ایشان که به عبادت خداوند متعال
 بدو وادارند شیخ اختیار کرده و لابد از اظهار محبت
 و موالات با ائمه اطهار میکنند و در بطن منکر و لایق
 و مبغض اهل بیت رسالت هستند و این خداوند متعال
 ایشان را هم که ولایت مطلقه امیر مومنان اختیار و محبت
 فرماید پس هر کس اقرار کرد معلوم است او محبت و موالات
 و هر کس انکار کرد معلوم است او منکر و مبغض امیر
 المؤمنین است چنانچه صاحب مناقب مرتضی
 که او شام و مغربین علمای عامه است و تفسیر کرده
 شیخی احب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا
 و هم لا یفتنون گفته است از امیر المؤمنین کرم الله
 وجهه مرویست که من از رسول خدا پرسیدم چه چیز است

۲ پایه

و این

و امتیاز آن خواهند شد مردم فرمودند صدق و لایق
 تو خلاصه این معجزات حمله و اوصیای است که این
 اختلافات خافه اختلاف حضرات با این فرقه
 محقه در حق و نبوت مطلقه و ولایت مطلقه با وجود
 اتفاق ایشان در نبوت و خلافت ظاهر و منجی برای
 نکته حکمت است محبت از مبغض تمیز یابد و متفرق نمیکند
 شود چه اگر خدا اینطور نمیکرد و قیامت از برای ایشان
 او امام حجت نمیشد و اهل بیت از اهل جنت نمیشد
 چنانچه در بیان حکمت همین اختلاف که امر نورانی
 میان شیعه است چنانکه امام حق با طوع امام معصوم
 علیه السلام با این بن تغلب فرموده اند یا ایان کیف
 اذا اختلفت الشیعه و وقعت البطش بنی المجر

و نیز بعضی بعضا که این جزئیات بعضی علی وجه
ایان میگرداند و الاخری هم حضرت میفرمودند که هر کس
ذاتک را بخیر کلمه عند ذلک را بخیر کلمه عند ذلک بنمیزد
من این نظریه نظر کن بر این حدیث شریف که مخبر صاف
چگونه خبر داده است احوال این زمان و حکایت آن
فرموده است حکمت این اختلاف را که عبارت از تفاوت
و تمیز است میان نیک و بد و خبیث و طیب پس اینکه
این اختلاف را بعضی دلیل بطریق هر دو طرف گرفته
اند خلاف فهمیده اند بلکه لا محاله یکی از این دو فرقه
حقیقت و یکی باطل و مردود و بیهوده را باید در حق
هر دو طرف تأمل کند و ببیند حق با کدام طرف است
تابع حق باشد و از باطل اغراض کند نه اینکه از هر طرف

مستخرج

معرض شده خود را در میان ذلالت قرار دهد زیرا که
عنایت در آنکه یکی از این دو فرقه ناجی است و دیگری
هانی یک پس بر کسی که میخواهد سالک الله حق باشد
و از ممالک نجات یابد باید باجمستان ائمه طاهران
تولای خود و از دشمنان ایشان بترکند و میران معرفت
دوست و دشمن ایشان اقرار و انکار است پس
دوست ایشان کسی است که اقرار میکند ولایت
مطلقه ایشان و انتشار میدهد فضائل و مناقب
ایشان را در افطار و امضا و محکم میکند قلوب شیعیان
را در موالات و محبت ائمه اطهارند که محمد و علی و
دشمن ایشان کسانی هستند که در مقابل ایشان دشمنی
عداوت و بغاوت میکنند ولایت مطلقه ایشان

و منع میکنند از ذکر فضائل و مناقب حضرت اسد الله
الغالب و عداوت میورزند با کسانی که انتشار میدهند
مدایح و محامد الشیخ را چنین مدایحی که اگر آنها را شیطان
نسبت بدی و بگوید مثلاً شیطان در یک آن همه جا
و محیط است همه روی زمین و از همه قلوب خبردار است
قبول دارند و اگر از برای حق و ملک بگوید مسکونید جل
الخالق و اگر از برای مال و حقار و خندار نسبت بدی
و بگوید اینها از غیب خبر میدهند مثلاً اصلاً استبعاد
نمیکند اما همین که اسم امیر المؤمنین علیه السلام بیا
آمد مشهور میشوند و گویند لا نقبلو نسبت مردودند
و میگویند که جسم واحد چگونه در اکنه متعده ظاهر
می شود و امام چگونه عالم بغیب میشود بلکه محیط خداست

علامه العزیز

علام الغیوب اوست خلاصه اینها نیست مگر از عیای
بعض و عداوت ایشان با امیر المؤمنین و سایر
ائمة طاهرين عليهم التلم حیا چه امام علیه السلام در
خصوص این قبیل اشخاص منصفانند عجایب الاناس
من شیعتنا یرحمون ان طاعتنا واجبة کطاعة رسول
ثم مکبرون حجة ثم یخفون انفسهم و یقولون اننا لا نعلم کل
شیء انما یرى ان الله سبحانه یبعث حجة علی اهل المشرق
والمغرب ثم یخفی علیهم غنم ترجمه این حدیث نیست
که امام علیه السلام منفر ما سید خلیع عجلت از طایفه شیعیان
ما که کمان میکنند طاعت ما واجبست مثل طاعت
رسول خدا بعد از آن که هر کسند حجة خود را و خصمی میکنند
با طایان خود و میگویند ما همه چیز را نمیدانیم آیا چنین مید

که خدا مبعوث میکند جتنی بایل مشرق و مغرب بعد نمی
میکند علم آنها را از و درین معنی اخبار متواتره است
از ائمه اطهار و اولی این حدیث صحیح هر کجاست در آنکه
جمع از فرقه شیعه آنست که در هر عصر بوده و هستند که این
قبیل فضائل و مناقب را انکار کرده و میکنند و با وجود
این چنین نظر میدهند که ما شیعه امیر المؤمنین علیه
السلام دوست ائمه طاهرين بهریم و از این هر کجاست که
امام بحق باطن امام جعفر صادق علیه السلام است که خدا
امام حسن عسکری علیه السلام در تفسیر امام روایت فرموده اند
حدیث طولانیست محل شاهد نیست که آنحضرت بعد
از آنکه نفیتم میکند علی شیعه را بجا فرستم مفرمایند
و منهم قوم نقاب لا یقدرون علی الصدق فینا

شیعین

فیتعلمون بعض علومنا الصریح و یتوجهون به
عند شیعتنا و ینقضوا عندنا بنائهم یضعفون
علیه اصنافه و اصناف اصنافه من الکاذب
علینا الله یحق براءه ضیافه یقبلون المسلمون
المستسلمون من شیعتنا علی الله من علومنا
فضلوا و اضلوه و هم اضر علی شیعتنا من جلیش
یزید بن معاویه علی الحسن بن علی و اصحابه
فانهم سلبوا هم الارواح و الاموال و المسلمون
عند الله افضل الاحوال لسان الحق من اهلهم
وهو لا علماء السوء الا صیون المشبهون
بانهم لنا موالون و لا عدائنا معادون یخونون
الشک و الشبهة علی اصغاف شیعتنا فیضلوه

فَيَنْعُوهُمْ مِنْ قُدْرَةِ الْعَذَابِ لِحَقِّ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 مَنْ عَمِلَ اللَّهُ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ هَوْلٍ الْعَوَامُ إِنَّهُمْ لَا يَسْتَوُونَ
 الْأَصْيَانَةَ دِينَهُ وَتَقْطِمْ وَلَيْسَ بِيَدِهِ هَذَا
 الْمَلِكُ الْكَافِرُ وَلَكِنَّهُ يَقْضِي لَهُ مَوْنًا يَوْفَقُهُ
 الْقَوَابِ ثُمَّ يَوْفَقُهُ اللَّهُ تَعَالَى لِلْقَبُولِ مِنْهُ فَتَجْمَعُ
 لَهُ بِذَلِكَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَتَجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ
 أَضْلَاهُ لَعْنُ الدُّنْيَا وَعَذَابُ الْآخِرَةِ تَامَ شَد
 كَلَامُ إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَاصِلُ مَعْنَى بِلَاغَتِ مَنْوَن
 رَوَايَتِ الْبَيْهَقِيِّ أَنَّهُ قَالَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ أَنْتَ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ
 مَيِّفَرَايِدَ كَيْفَ تَمَ الْغُلَامُ الشَّيْخُ طَائِفَةٌ مَرْتَدَةٌ تَقَابُ عَصَرُ
 لَعْنُ عِدَاوَتِ مَيِّفَرَايِدَ مَيِّفَرَايِدَ طَائِفَةٌ مَرْتَدَةٌ طَائِفَةٌ مَرْتَدَةٌ
 دَرْطَامُ مَرْتَدَةٌ مَيِّفَرَايِدَ مَرْتَدَةٌ مَرْتَدَةٌ مَرْتَدَةٌ مَرْتَدَةٌ

صحاح

صحیح و ما را یاد میگیرند و این جهت در میان شیعیان
 ما صاحب ریاست و تشخص میشوند و نسبت نفقوس می
 دهند و از نزدنا صبیان ما و اضعاف مطاعف بر
 آن علمها از اکاذیب میافزایند که ما از آنها بر سرستیم
 پس قبول میکنند از آنها مسلمین که اهل تسلیم هستند
 ما این اعتبار که از علوم ماست پس آنها گمراه میکنند
 شیعیان ما را و ضرر آنها بشیعیان ما بیشتر است از
 ضرر قشون یزدین مغویه بجناب سید الشهدا و صاحب
 آنحضرت زیرا که آنها ضرر بیدان و اموال ما در میان میر
 سانیدند و از برای آنها افضل احوال است نزد خدا
 اما این قسم علما که ناصبی هستند و مشبه میکنند شیعیان
 که ما اهل تولد و تبرایستیم شک و شبهه داخل می

کنند تجلب غفای شیعیان و آنرا که کرده مانع
 نمیشد از رفتن ایشان بدین کسانیکه حتی در زند
 منفره بودند هر کس را که خدا میداند از عظام الناس که
 پیرای این مقام از علما را کرده اند مقصود داشته اند مگر
 خطای خود و تعظیم خدا پس خدا نمیکند او را
 در دست آن لباس کافر بلکه مؤمنی را از اینجه آگاه میکند او را
 بر حق و صواب و موافق میشود بقول قول او پس جمیع
 خدا را برای اینجه دنیا و آخرت او جمع کند از برای آن ملاکه
 او را که کرده بود لکن دنیا و آخرت را تا امل کن درین حد
 صحیح که آنحضرت چگونه تفریح کرده و چه موضوع بیان فرموده
 است احوال قسم چهارم را از علما شیعه که از راه عبادت
 انکامی کنند فضایل ائمه اطهار را سبقت نیست

اعذاب

نقصان

نقصان بابام علیه السلام میباید و کتاب او در ثبات مقام
 از برای ائمه مدنی میبوسند خدا کند که از ملاکات بریزد که از
 مشایخ بود چهل سال قبل بر این کتاب نوشته و اسم
 آن کتاب را منقصه الائمه گذارشته بود و جواب غفر کتاب
 نایب السلطنه مرحوم قدغن فرمود که آن کتاب را احدی
 استنساخ نکند و الآن باز از نسخ آن در زیر موجود است
 و یکی از رحمت خدا و در غیر کتاب در ثبات جهل و غرر امام
 علیه السلام و نسبت سهو و نسیان ایشان نوشته اسم آن
 کتاب را امر غم الغله گذارشته که در خواست از این کتاب
 علیه باشد و ملاکی به تمیزی هم این اوقات کتاب علیحد
 نوشته اسم آن کتاب را نقصان الائمه گذارشته بعضی متفرقا
 بقلب رده که زبان ما را یاری تفریح آنها نیست و اسم

از برای

چنین این روزها از ملای دیگر که او نیز از مشایخ علمای
تبریز است استفتاء کرده اند جواب نوشته است که چنانچه
خدا اهل عقول و البالست با وقت کریم معلوم و آداب
و معنوی همان استنفا که اصل آن بخط و مهر خودش در نزد
حقیر ضبط است اینست که نوشته اند اسلامیان نیابا شجر
امام علیه السلام را ناظر میدانند یعنی بنینده آیا این شخص کافر است
یا نه با او باطلوبت ملاقات میتوان کرد یا نه جواب مسئله را دو
کلمه مرقوم فرموده مزیّن فرماید زیاده عرض دیگر ندارد در جواب
نوشته است این اعتقاد از اعتقادات طایفه ضالّه
خدا لم الله تعالی و از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمه اطهار
علیهم السلام است که خالق چیزی نباشد آن محیط و در
مشاهده آن حاضر و ناظر است صاحبان این اعتقاد از

اعتقاد مسلمین برست عصمت الله و اینکه تمام شد جواب
آنجناب که تعجیب عبارت اوست بدون کم و زیاد
شمار آنچه استم میبدهم تا مل کنید در جواب این ملک که ادعا
فهم و سواد دارد و خود را عالمی از علمای اسلام شمارد
و حال آنکه این استنفا اولاد نیست نهایت غیاد و عدا
او با خاندان ولایت زیرا که انکار کرده است در حق ایشان
چیزی که از برای همه کس اسناد میتوان داد و اطلاق
این لفظ را از برای هر عینه میتوان کرد اما این مرد طلب
این لفظ را از برای ائمه مدعی رواندیده و باین قدر هم را
نشده است که مردم امام خود را عینه بدانند سبب معتقد
سنت کفر و ضلالت داده و گفته است این اعتقاد
از اعتقادات طایفه ضالّه است و ثانیاً دلیل است

معلوم فمهم و سواد او زیرا که ادلا بخلاف ما از نزل الله فتوی
 داده است و با همه فقها مخالفت کرده است و ناچار طریق
 استدلال بیرون رفته از برای مدعی خود بطور معالطه
 و بدلیل محالته بالتی همی السوء دلیل آورده و گفته است
 این اعتقاد از لوازم اعتقاد بر خالقیت ائمه اطهار علیهم
 السلام است کسی که خالق چیزی باشد بان محیط و در مشاهد
 الآن حاضر و ناظر است و مرادش از این عبارت آنست
 که چون هر خالق حاضر و ناظر است پس باید هر حاضر و ناظر
 هم خالق باشد و این حرفیست منخرف که زن شکلی بان
 میخندد زیرا که اگر قضیه باین طریق باشد لازم میباشد که هر
 کس هر کس را می بیند خالق او باشد و همچنین با آسمان و
 زمین را می بینیم باید خالق آسمان و زمین باشیم و این بدیهی

بدیهی البطلانست هیچ جا بیل باین گونه مکرر نمیکنند
 تا چه رسد بغافل و لا بعدا دلیل است بر آنکه او را با
 ادعای اسلام از معتقد مسلمین حرمی نیست زیرا که گفته است
 صاحبان این اعتقاد از اعتقاد مسلمین برست و حال آنکه
 این اعتقاد اعتقاد است مطابق آیات کتاب مبین و
 روایات ائمه طاهرين علیهم السلام از جمله ضروریات دین و دهمه
 مسلمین است پس در واقع صاحب استغناء و برین فتوی
 که داده است اولاً رد کرده است قول خدا را که فرموده است
 وَقُلْ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ
 و ثانیاً رد کرده است همه ائمه مدعی را که در فقرات خطب
 و زیارات و سایر اخبار و روایات اثبات ردیت
 اعمال خلائق را از برای خودشان فرموده و اطلاق لفظ

حاضر و ناظر و عین الدلائل فطره با ائمه مدبری در اغلب آنها
وارد است و ثانیاً رد کرده است همه علی را که از همه
اخبار و روایات و خطب و زیارات را در کتب خود ثبت
کرده و همه آنها معتقد بوده اند و الا حاشا و کلاً علی ای
ما اخبار که در کتب خود که مشتمل بر اصول عقاید باشد نقل کرده
و خود معتقد آنها نباشند و را با جمعی گفت کرده است
با همه خواص و عوام شیعه اثنی عشریه و طایفه امامیه که همه
آنها خباب ولایت تائب و سایر ائمه اطهار را حاضر و ناظر
میدانند و هر جا مسکلی از برای آنها رود و در توفیق با ائمه مدبری
کرده و ایشان را ندا میکنند که بفرمایند آنها بکنند و از آن مملکت
نجات بدهند و هم چنین اعتقاد همه مؤمنین است
که ائمه علیهم السلام همه جاد و سر مرده یا حاضر میشوند خواه

در مشرق باشد خواه در مغرب بلکه بسا دو یک آن نیز
نفر در مشرق میبرد و نیز از نفر در مغرب و ایشان همان
آن در بالای سر همه آنها حاضرند و با حلال ایشان ناظر و
این اقل و سلطنت بعلم و احاطه ایشان بمشرف و مغرب
عالم و خامساً مخفی است کرده است در این تنقیا با اغلب
سینهها که اقرار دارند بعلم و احاطه و حاضر و ناظر بودن جناب
ولایت تائب در همه جا چنانچه در کتب اخبار خود و نشان
بدون رد و انکار نقل کرده اند و همان بودند آنحضرت را در
جلیلی فطاری در جبل جبار و بودند آنحضرت در شب معراج
همه آسمانها و نجاه دادن ایشان سلمان را در دشت
ارژنه از دست شیر قیل از تولد آمدن ایشان در دار
دنیا و حاضر شدن آنحضرت بر جنازه خود بعد از رحلت

خودشان ازین عالم و امثال اینها که همه دلیست بر آنکه
 آنحضرت در همه جای بوده و هست پس معلومست که صاحب
 استقرار اصلا از معتقد مسلم خبری نیست خودش از عقاید
 مسلمین برایت که باین شدت با نکار فضائل امیرالمؤمنین
 علیه السلام حرکت اعادنا الله وایاکم من شرور النفسا
 با محله مقصود از اینهمه تمهیدات این بود که این قسم
 از حضرت محی الفین که در مقابل این فرقه محقه ایستاده
 و هر چه را از فضایل و مناقب امیرالمؤمنین و سایر ائمه
 طاهرین که مرشوند فرضا اگر ادراک کنند عمد انکار می
 نمایند حقیقه عداوت اینها با ما را حجت با ائمه و
 داین همه اسرار ایشان در انکار محض از راه بخش و
 عداوت با ائمه اطهار و ضرر این قسم از مخفی شیعان

بیشتر است از ضرر معاندین دین زیرا که آنها را بعضی
 از برای ائمه و انابت کنند اصلا شیعیان از آنها نمی شنوند
 زیرا که میدانند آنها ائمه مدعی هستند و اگر احیاناً آنها
 فتویٰ نقل یا باده بنید احد را از شیعیان فتویٰ آنها
 گوش میزدند و بیکم آنها عمل نمکنند بخلاف اینها که خود را
 عالمی از علمای شیعه تقلم داده و بحسب ظاهر اظهار توبه
 با ائمه اطهار میکنند و اگر فتویٰ بکفر یا قتل شیعه از شیعیان
 ایشان بدینند عوام الناس اطاعت ایشان را بخود
 لازم دانسته و برخیزن خون بیکدیگر که همه شیعه و شیعه راده و
 اهل اسلام هستند اقدام کنند چنانکه در این ایام همین
 استغاثه بود که حبی و حبیب کرد بعضی را از اهل شریعت
 برخیزن خون جمیع مسلمین در دهنه عاصورا و مجلس

سید الشهدا و المیرزا علمای اسلام در شهر محرم
 بکمال سحر و غایت پر جمی و نهایت پیرونی تقبل
 رسانیده در ظهر عاشورا بمحلولای خود جناب سید الشهدا
 ملحق شد باری رشته کلام که باین مقام رسید مطلع دیگر
 باید آغاز نمایم و مقطع تازه ساز کنم لکن بقیامت که
 یکویم زین کلام صد قیامت بگذرد و بنیات نام
 پس همان بهتر که مختصر کنم و بجا آید بگذرم آه تمام شد
 پس آن در ذکر بعضی از فضایل و مناقب حضرت
 اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه
 و اولاده الطینین القامرین است که علمای عامه
 در کتب و زبور خود ثبت و ضبط نموده و همگی بدون غش
 و عتاف بفضایلین آنها اقرار و اعتراف کرده اند و

قبل از شروع بذكر اخبار آنها تمنا و تبرکاتی است صحیح که
 صریحیت در بیان همه آن تفصیل که حقیر در مقام اول
 و بیات محل نزاع ذکر نموده و بعضی کمر تراوده از کتاب
 مستطاب کفایت الحضام که با بمراد شاه اسلام خاسته
 و محض انتفاع خواص و عوام وقف عام نموده اند ذکر میکنم
 که در حقیقت همین روایت از اخبار الحضام ماکانه و وفایت
 و فوق کلام نام کلامی نیست پس بعد از آن انما للحقه
 و القصاصا للحقه شروع میکنیم بذكر سایر اخبار که از طرق
 سنیهاست و بالقراحه دلیل مدعای ماست که محل
 نزاعست میان ما و حضرات منکرین و اخبار است
 که عالم ربانی سید ما شرم بخواند و در باب دوم کتاب
 غایة المرام نوشته است که الشيخ شرف الدین الخفیی در

باب مانرا فی اهل البیت من القرآن از جناب امام
موسوی کاظم علیه السلام روایت کرده است که آنحضرت
فرمود خداوند تبارک و تعالی نور جناب محمد مصطفی را
از نوری آفرید که اینرا از نور عظمت و جلال خود برگزیده
بود و آن نور نور الوهیت است که از نور ذات خود خارج
کرده است و آن نور است که در کوه طور کسوف میسبب
کرد و موسی از مشاهده آن بخت و افتاد و آن نور نور
محمدی بود که چون اراده خدا فرار گرفت که محمد صلی الله
علیه و آله را از آن نور خلق کند از نیمه آن محمد را آفرید و از نیمه
دیگر علی را و غیر از ایشان هیچ مخلوقی را از آن نور نیافرید
و آنرا ایشانرا بقدرت خود و در ایشان دمید و نفس
خود را برای خود و ایشانرا ممتو گردانید بصورت خود

و ایشانرا این خود کرده و بر بندگان خود که گفته اند
خلیفه و قائم مقام خود گردانید و ایشانرا حشیم بنیامی خود که
مردم نظر کنند و ایشانرا از این کویا خود فرمود و سلیم را
با ایشان عطا کرد و فرما از ابایشان تعلیم نمود و ایشانرا
بعلیم عیب خدا گاه گردانید بیک از ایشان نفس خود را
داد و بیک از روح خود که هیچ یک از ایشان ثابت و برقرار نگردد
مگر با دیگری ظاهر ایشان شریعت است و باطن ایشان
لا اله الا الله در میان مردم پدید آمده اند به یکسان و با
ما مردم را طاعت اوقات ایشان باشد و اینست حقیقت
میفرماید و ملکینا علیهم ما یکسبون یعنی ایشانرا
بر ایشان لباسی را که همه مردم پوشیده اند پس ایشان
قائم مقام سرور دکار عالمیانند و حجابها سید در میان

خدا و خلق و ابتدای آفرینش بایشان شده و بایشان تمام
میکند خدا بقیه عالم بادشاهی و احکام را پس از آن از نور
محمد صلی الله علیه و آله نور فاطمه را اقباس کرد و ماتت قبای
آن نور از نور خود و از نور علی و فاطمه نور حسن و حسین را
اقباس نمود مانند اقباس حریر غما از یکدیگر و همه از نور خلق
شده و نقل میشوند از پستی به پستی و از رحمی به رحمی در طبقات
عالیه اصلا ب و از حرام نه در طبقات سافل آنرا که محل اذیت
و او ساخت بلکه دست بدست نه آب شدید باقی
و نه منی حنیده مانند لطف سایر مردم بلکه انواری که نقل نمی
شدند از اصلا ب طاهره با رخام مطهره زیرا که صفوه از صفوه
بودند که ایشان را بر خود برگزیده و خزان علم خود کردند و ایشان را
مأمور فرمود ب تبلیغ علوم و احکام خود بمردم و حقیقتا ایشان را

و اینست

قائم مقام خود قرار داد زیرا که خود دیده نمیشود و حقیقت
ذات او بر احدی معلوم نمیکرد و ایشان از جانب خدا
گوینده کان و رساننده کاند و ایشانرا است که تصرف
کنند بر امر و نهی خدا و ایشان ظاهر میکردند قدرت و قوه
خدا و از ایشان استگار میشود و دلائل خداوندی و بایشان
حوز را بخلق شناسانید و بواسطه ایشان مردم خدا را
شناخته اند و بسبب ایشان مردم اطاعت خدا
کردند و اگر ایشان نبودند احدی خدا را نشناختی و هیچ
کیفیت ندیده کی او را ندانستی و خدا جباری میکند بر
و حکم خود را بر هر کس که نخواهد و در هر چه بخواهد و لا یستل عما
یفعل و هم سیکلون تمام شد روایتی که از کفا انحصار
بعینها نقل نمودیم و این روایت کفایت میکند بخواه

حضام که با جان خود خضم میکنند زیرا که این روایت
روایتیست که مشتمل است بر جمیع آن تفاسیل
که ما در مقاله اول بیان کردیم از مقامات نبوت و ولایت
و معنی و ساطت و خلافت و مراتب نورانیت و
بشریت و علم و احاطه و هریمت و انبیا که ایشان اول
ما خلق الله هستند و خدا ایشان را سلطان قرار داده
در همه عوالم امکان و مراتب کوان و ایشانند منظر
جلال و جمال و مصداق افعال خداوند متعال خیاچه
انبیا امام علیه السلام تفریح فرموده اند پس هر کس که اینها را
انکار میکند حقیقه مخاصمه با امام علیه السلام دارد
و محارفه با پادشاه جمعی از اسلام بنیاد خلد الله ملک
سلطان که اولاً حیران امام علیه السلام این همه مبالغه در

تعریف و توصیف خباب رسالت مآب و سایر ائمه اطهار
فرموده است و ثانیاً حیران پادشاه جمعی از این کتاب
مستطاب نموده و آنرا وقف عام فرموده اند که خواص معلوم
از آن فضیلت اقامه در افطار و امصار این قبیل فضائل
و مناسبات انشا ریابد و همه از این مقامات و مراتب و این
همه اسرار ائمه اطهار خبردار باشند تا از راز حضرت محال انکار
نباشد و بتوانند مردم مشتبه کنند که اینها را شیخیها تازه
آورده اند و از خودشان میکنند زیرا که آن کتاب مستطاب
هر کس پسند مرداند که شیعه و سنی اتفاق دارند بر حجت این
مطالب که ما میگوئیم و ما جز تازه از خود نیاورده ایم و اقا
احبار سنیها هم صریح در جعلی معلی و معتبرین
علمای عامه در کتب خود ثبت کرده اند و اقرار دارند بر حجت

آنها پس از جمله آنها اخبار است که دلالت میکند بر اینکه آنکه
اطهار اول ما خلق الله هستند و اگر ایشان نبودند هیچ مخلوقی
موجود نمیشد و ایشان واسطه هستند میان حق و خلق و جمله
نوزده حدیث از کتب معتبره ایشان صاحب کتاب غایب المرام
نقل کرده و صاحب کفایت انصاف ترجمه نموده است از جمله آنها
حدیث اول است از شیخ ابراهیم ابن محمد بن ابی بکر بن
حسن بن محمد بن حمویه الحموی که از اعیان و کابر علی
عائمه است در کتاب فراید السطین فی فضایل المرتضی
و البتول و السبطین که از مؤلفات اوست باینجا خود
از ابوهریره روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود چون حق تعالی اجلشانه آدم را آفرید و روح در او
دمید بجانب راست عرش نظر کرد و هیچ نور دید که در کوع و

سجود بودند و فکر و الهی هیچ مخلوقی بدش از من از خاک
آفریده و نمودند تا فریدم و هر چه که بدش از من از خاک
و بیست و هفت ماده که حق تعالی فرمود از لقم ایشان از او
تواند و اگر ایشان نبودند تا فریدم و بجهت ایشان پنجام گرامی
از آنها هر چه مشتق گرامی و اگر ایشان نبودند تا فریدم نه بهشت
و نه دوزخ و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه
ملک و نه انس و نه جن و نه ملائکه و نه محمد و نه عالم و نه
علی و نه فاطمه و نه زینب و نه صاحب احسان و نه حسن
و نه محمد و نه حیل و نه عزت و جلال خود کو کند یا کرده ام که
در دل هر کس بقدر ذره از عداوت ایشان باشد او را در
آتش سوزانم و پاک ندارم از لقم آنها که بگزیدگان منند بدو
ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات دهم و بعد از

ایشان مردم را در آتش بسوزانم و چون ترا بمن حاجتی باشد
بانور ایشان بمن تو مثل جوی که بر آدرم حاجت
ترا پس جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ما یم
سفینه نجات هر که بان تعلق جوید نجات یابد و هر که
و هر که از آن تخلف کند هلاک گردد و هر که حاجتی
بسوی خدا باشد باید که با اهل بیت از خدا حاجت
خود را بنجاید تمام شد حدیث و از جمله حدیث
دویم آنست که باز حمونی با سند خود از ابن عباس
روایت کرده است که گفت از جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله شنیدم فرمودند یا عامن و
تو از نور خدا آفریده شده ایم و هم چنین است
ما بقی نوزده حدیث که در آن کتابست همه

بهین مضامین از ثقات و معتبرین علمای عامه
و کتب سنیها مثل الخطب خوارزمی که از اکابر
علمای عامه است و عبد الله بن حنبل و عطاء
بن محمد خطیب شافعی فقیه معروف بابن مغاز
و اسطر و ابن شبرویه و دیگران از اعیان علمای عامه
است و صاحب مناقب فخری العترة الطاهرة
و از عمر بن خطاب و ابی بکر بن ابی قحاصه و بنی نقاش
و همچنین است مضامین اخباریکه صاحب مناقب مرتضوی
در کتاب مناقب خود در همین باب نقل کرده است و از جمله
استناد حدیث است از صاحب بخاری و مدایره استناد انقلک
از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و آنحضرت فرموده
خداوند تعالی مرا و علی را از یک نور آفرید و زینب و فاطمه را

تسبیح و تقدیر هر کس که آن نور خدا را بشیر از الله خداوند
 تعالی بیاورد به هر مندرسه هر چه که آفرید که شایسته
 در صواب او بعد از آنکه منتظر شدیم از صلب طیب بطن طاهر
 و نوبت در میان حاجی به تاصلب ابراهیم تا آنکه رسیدیم
 بصلب عم المطلب پس آن نور دو قسم شد یک قسم
 در صلب عم اله قرار گرفت و قسم دیگر در صلب ابی
 طالب پس برآمدیم از صلب عم اله و علی از صلب
 ابی طالب پس جمعه نور از من و علی در طاهر
 و من و حسین نور بوفه از نور پروردگار عالمیان
 صاحب مناقب بعد از تفارین رطارت هر کوی
 در خنکته بجلالتیه حدیث بهین مضمون از خبر رت
 باب فقر که است هر آخر آن باین عبارت فرموده اند

که همه انوار از نور من و علیست و مفاد این حدیث
 و سایر طلايات و اخبار در این باب بوضوح است
 اینست در حقایق مقدسه ائمه اطهار از نور مقدس
 پروردگار عالمیان خلق شد است و حقایق سایر
 خلایق بحسب تفاوت قابلیات و ملائک از اشعه و پرتو
 انوار ایشان خلق شد است مثل شعاع نقاب از
 آفتاب و مثل نور سراج از سراج بغیر حقایق انبیاء
 اولیاء و اهلار و اخبار و صلوات اما حقایق اشعار
 و منافقین و کفار پس آنهم از ضمه و عکس انوار
 طاهره ایشان خلق شده اند خلصه جابر ستم بای
 و سایر ائمه اطهار که همه از کنور هستند باین اعتبار
 اقر ما خلق الله و ملاطفه هستند میان حق و خلق

در افاضه فیوضات زیرا که بقاعده امکان اشرف
و تقدّم افعال بر اضعف محالست فیض از جنب خدا
لم یزل اکثر کبر برسد در رتبه او از نزل و اسفلت
از انفسار اکثر بکه فیض خداوند منان به اقر با تقابل
کامل برسد بحسب قابلیت در حین از همه قوایل
اکمل و اشرف و نور حق در آنیکار ظهور کند که
از همه بیاض اقدم و اولست و الله لازم میاید ترجیح
مرجوح بر ملاح و این منافی عدل و حکمت و فضل
رحمت خداوندیت زیرا که آنقابر کامل در عالم
امکان هیچ یکی از قوا بر او متقابل نبوده بلکه همه
تحت رتبه او بعد از قبیل از همه مراتب الگوای بمنقضا
صفا قابلیت و محاربت و نولونین و قرب

ببدء نور که عبارت از کینونیت حق است ترجیح بهم
رسانیده و از صانع متعال بلسان استعداد
و حال سوال کرده است که ایجا و اول قبل از همه
قوایل اختیار کند و همه در تحت رتبه او قرار
دهد و همه مراتب الگوای بوسطت انحقیت
و جود کرامت کند زیرا که او در آخر عالم که از آن
تعبیر میشود بعالم قدم قابلیت بوج جامع جمیع کمال
امکانیه و الله اشرف از همه مرتبه و از جمله کماله
امکانیه و ساطت و ولایت کبر و سلطنت
و خلافت عظمی است از جانب خدا تعالی نسبت
به همه ماسور پس باید خداوند منان باو عطا فرماید
چیزی را که قابلیت او اقضا کند است یعنی اول و اول

از همه مامور خلق و آنچه کند و میسر شد در تحت مرتبه
او قرار دهند و همه فیضات خود را بواسطه او جاری
فرمایند زیرا که طفره در وجه باطلت و جهل حکم
قد بخلاف حکمت لغو و بی حاصل است بآنجا که نیست
اصل و لیا و سوا سبیل که ترتیب از اسرار قدر
و دلیل است از اوله حکمت در اثبات نبوت مطلقه
محدیه و ولایت کلیه علویه پس هر کس از شیعیان
انکار کند این مرتبه و مقام را از برابر ائمه کرام علیهم
السلام که مستفاد از اخبار عامه است یقیناً آن
شیعه در اعتقاد خود یا ائمه بدر کفر از سنیهاست
و از جمله اخبار سنیها اخبار است با بصره و الله
دارد بر اینکه جناب ولایت مآب صاحب ولایت

بدر

کبر و سلطنت عظیم است از جانب خدا
چنانکه صاحب مناقب مرتضی از صحیح است
و از صلوات علی بن حجر و مصابیح اللؤلؤ و مسند احمد بن
حنبل و مشکوٰۃ غزالی نقل کرده است که آنرا از جنتی
جنانم بطریق حنفی در ولایت گفته اند که رسول خدا
صلى الله علیه وآله فرمودند مرا از من است و مرا
علاء و حاکم و ولی هر مؤمن و مؤمنه است و
بعد از من ادا نمیکند دین مرا مگر عا و ایضا ثبوت
که در مسند احمد بن حنبل و مسند جوز و مستدرک
حاکم و صحیح ترمذی و مصابیح و مشکوٰۃ غزالی
و صلوات علی بن حجر بر روایت عمرو بن حصین مبطور
که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند مرا خواهد بود

عابد رستیکه عازم است و مرغ از عا و اول
وحاکم هر مؤمن و مؤمنه است بعد از مرغ و نیز از
فرمودن اخبار نقار که است که آنحضرت فرمود
که اگر مردم بدانند که عا چه وقت نامیده شد بایر
المؤمنین بر کز انکار نکند فضا را و در پس او
نامیده شد بنی اسم و قتی که قدم در میان روح
جسد بود که خداوند عالمین فرمود است برکم
قالوا یا پس فرمود انا ربکم و محمد نبیکم و عا امیرکم
و ایضا از مستدرک حاکم و صواعق برج صبر و
مؤدات روایت که است از جابر بن عبد الله
انصار که گفت شنیدم از جناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله در حالتیکه گرفته بود دست امیر المؤمنین

در میان

و فرمود این عا پادشاه مهر من است و کشنده
کافران منصور و من نصره محمد و من خذله و اهل
آنحضرت بصورت بلند میفرمود و از سینه اینها داغ
ترا از روایات عامه حدیث غدیر خم و نقیض
رسالت مآبیت بولایت و اولویت جناب
ملاست مآب در روز غدیر و اقرار عمر بن خطاب
با پیغمبر در همان روز که صاحب مناسبت
مر تصویر از کتب معتبره خویش نقل کرده است
مشترک صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی
و صحیح نسائی و صحیح سجستانی و جمیع این تصحیحات
که اینها را سنها صحاح سه خوانند و در تحت
آنها اصلاحه نه دارند و مشرک شکیوه غزالی

و مصابیح و مسند احمد بن حنبل و صحیح واقف
و سیه قر و کشف الخشیر و اسباب نزول و احد
و نزل التایرین و وسیله المقبذین و اعلام الامور
و حلیه الاولیاء و قرص کس الاخبار و معانی الاخبار
و کفایه الطالب و صولح محرقه و موهبته و کتور
و احکام و مبدایه السعد و مقصد ^{مختصر} در حجه
و کشف الغم و مناقب خواجه زمر و مناقب حافظ بن مریم
و کشفه و ربیع الدبر و تفسیر تعلی و حافظ و
فخر راز و تاریخ طبرستان و روضه الاحباب و روضه
الصفاء و معارج النبوة و حیدر البکر که حدیث
غذیر خم علی سید الجمال و التفسیر در همه اینها
که از کتب معتبره عامه است ثبت شده و صاحب

مناقب و تفسیر همه حدیث و از این کتب مفصله
ب تفصیل نقل کرده تا اینکه میگوید چون خلائق در این منزل جمع
شدند سید کاتب بر بالای چهار رشته کار آمد و علی مرتضی نیز
حسب الامر بالا رفته بر پهن سید المسلمین ایستاده و نشسته
بعد از اتمام حدیث و تشریح امور و سبوح و سجدات بر میومینان او
با قرائت و فرموده است اولی المؤمنین من یومنون بقرآن
اولی بر میومینان از نفسا این از اطراف و جوانب ظاهر و باطن
که علی یارب الله نواز ما یخوفنا از جمیع وجوه اولی تر از کفاه دست امیر
المؤمنین که گرفت و فرمود من کنت مولاه فقد اعطیته
الله و اول من قاله و عاده من عاده و انصر من نصره و اول
من خذله و ادراحق معه حیث کان پس میگوید آنگاه
بموجب فرموده سید المسلمین امیر المؤمنین و خیمه

طوائف خلق بلا تمیز زنده نیست به تقدیم رتبه موقوفه
 اصحابی که در این خطاب نیز خدمت آنحضرت زنده عرض
 کردند و هیچ یک از اینها به طالب صحبت مولای و مولای
 مؤمن و مؤمنه بغیر خوشحال تو ایفرزند به طالب
 که صاحب کعبه در حالتی که مولای من و مولای هر مؤمن
 شد حال انصاف باید که جای که عمر بن خطاب در حق جانا
 ولایت مآب باین معنی اقرار کند و ولایت مطلقه آنحضرت
 اعتراف نماید زیرا که انصافیت و خیاوت جنت و اله
 از کسی که او عاقل شیع دار نه باین اوضاع مکر ولایت
 امیر المؤمنین باشند و اولاد از بهر جمیع مامورین و مولا
 و حق و مالک و اولاد تصرف و سلطان و مدبر امورند
 و سلطنت و ولایت و حکومت و امارت اولاد از بهر

کائنات و حق و ملائکه و انبیاء و اولیای الهی که زنده نیست
 بحسب عرف و لغت بهیچ معنی که ذکر شد آیه واحد
 اختلاف در آن نکرده است و عمر بن محمد که امیر است بهیچ معنی
 معانی نیست دانسته و فهمیده آنرا اقرار کند و عمر بن محمد
 هم بهیچ معنی در قصید خود بهیچ معنی اقرار نکند و گفته است و
 حضرت عیسی علیه السلام مَعَاذَ اللَّهِ مِنَ الْقَوْمِ الرَّجَسِ پس هر کس
 این معانی را در حق امیر المؤمنین الهی کند و ولایت جانا
 ولایت مآب باین معانی نماند و حقیقت بهیچ معنی گفت که چنین
 شخص را حاضر زمره نقاب است که با ستم هم نفی نکند و عهد او
 با امیر المؤمنین و اولاد و خاندان از بهیچ معنی در دار السلطنت
 بهیچ معنی نماند و آنکه علیاً و آل الهی در اذن و اقامت
 که شعاع شیع از عرش شریعت بتدریج منع میکند و حال

آنکه اخبار متواتره از عزت طاهره و اله است که بنا کید تمام
فرموده اند من قال لا اله الا الله محمد رسول الله فليقل عا و
الله و مخالف همه آن اخبار نیست که بعد از او اشراف دین
ختم است گفتن علی ولی الله چه اذان باشد چه قامة و چه
غیر اینها و اینست الآن عهد فرق ما بین شیعیان پس هر
کس در این جزو زمان که در بلاد شیعه تقیه با کفایت برداشته
شده است هیچ مانع کند در اذان و اقامه و یا اقرار کند
معزولیت علی در حق امیر المؤمنین و سایر ائمه طاهرین
فرقی میان او و سایر سنیان نیست بلکه میتوان گفت هیچ شیعه
در اذعان محبت با ائمه اطهار کمتر از سنیانست زیرا که آنها
اگر چه این کلمه را در اذان و اقامه نمیگویند ولی بمغیر آن که
عبارت از مالکیت و سلطنت و اولی تصرف و تصرف

اقرار دارند و جناب ولایت مآب کلا دار امید اند بمقامات
ولایت و امامت و خلافت و وصایت چنانچه صاحب مقامات
مر تصور در کتاب خود تصریح کرده و سایر علماء عامه نیز به هیچ
از این مقامات اقرار دارند و بجلد منکر شیعه که در خروج
نمایند ایشان را پس اگر چه بطلب هر لفظ آن از ترس سایر
شیعیان اقرار دارند ولی بمغیر آن اقرار دارند و میگویند
ائمه اطهار علیهم السلام اولی تصرف نیستند و ایشان اصلا
تصرف در ملکات ندارند و ما بعد رقی از بعد از ایشان نیستیم
زیرا که ایشان هم بشهرت مشایخ غایبه ما فالباب
که ائمه اثنا عشر امام بعد از علی بن ابی طالب و این احکام و معیه
و تعلیم معلوم دینی و مردم را بعد صاحب و روح و تقوی و
مشایخ الدعوه در درگاه آله ائمه کرامین و در حق صدور و

که از رکاهت فاضل حاجات استدعا میکردند و خدا هم بهین
معجزات از دست آنها لایع شعور جاری میکرد و بهین آنکه خوف
لایع مستشعرو بودند مثل ظهور بعضی از حقایق عادات
از جهات ادوات که صدور سایر چیزها از آنها اصلاً از روی
شعور و ادراک نبود چنانچه مخصوصاً در خصوص ولادت نمودن
جناب ولایت مآب در حین ولادت نمودن تولد و تاج
زبور و قرآن را که در اخبار عامه و خاصه و اهل است و
از بزرگان احدی از انکار آن نیست میگویند که خدا آنکه
از زبان آنحضرت جاری نمود و آنحضرت اصلاً بالفاظ و
معانی آنها مستشعرو نبود بلکه قبلاً از نزول جبرئیل خود جناب
رسالت مآب قرآن را میدادند چگونه مرشد که جناب
امیرالمومنین در حین تولد خود باین قرآن را دانسته و

منصیده از اقل تا آخر نحوه سبحان الله خدا بالمره شعور
از اینها بر داشته و ائمه علیهم السلام که محض نور و سربا پا اولاد
و شعور بودند بلکه کمال و شعور بهیچ موجودی از فضل
نور ایشانست لغو و باله نسبت عدم شعور ایشان
میدانند و از جمله شعور امام کرد و کور و شیوا بر مدک و
شعور قرار داده اند که نسبت دیوار و پسین بهم ستار
مرتب نموده استدعا و مناجات و دعا و سلام را باب
حاجات را میخواندند و در حین صدور معجزات و کرامات
ظهور و خوارق عادات ادراک و شعور دارند
مثلاً خدا قسم به پند چه قدر چشم بصیرت آنها
کور و دیده دلشان باین نور است که اصلاً بقباحت انبیا
بر نمیخورند و باین نوع خرافات کلام مینمایند فاشا الله

الاصابه و لكن تعم القلوب الترف في الصدور خلاصه از این
 قید نزخرفات خیا میگوید بخانه در مقام نبوت
 جانب محترم آباء هم نبوت مطلقه با غیر مستدلبه
 میگوید آنحضرت هم پیغمبر بود از بر حق و انس تنها
 نه از بلا همه ماکور الله و همین میگوید نبوت آنحضرت
 منحصر بود به تبلیغ احکام شرعی نه کونه و شرعی بود
 و میگوید آنحضرت با چهار سال نبوت نداشت بلکه
 بر تبه نبوت بعد از مدت چهار سال رسیده است
 بعضی خبرات را بجای رسیده انکار و عداوت را
 از حد گذرانده میگوید نفوذ بالله آنحضرت قبل از
 بعثت و نزول جبرئیل در این دار دنیا نه کلامی داشت
 و نه میدانست که ایمان چیست و استدلال لغوانه

نبوت

باینه شریفه و كذلك اوحينا اليك روحا من امرنا ما كنت تدري
 ما الكتاب ولا الايمان و حال آنکه این اعتقاد خلاف ضرورت
 و سنن و شیعیه از آن حضرت روایت کرده اند که مگر من فرموده
 گشت نبی و آدم من الماء و الطين و این حدیث صحت
 در آنکه آنحضرت قبل از بعثت بلکه قبل از خلقت عالم و
 آدم منسوب و کتاب صحت چگونه نداشت و حال آنکه حضرت
 عیسی که شیعیه از شیعیان ایشانست و عهد صحت می یافت
 ان عیسی آتانی الکتاب و جعلت نبیا سحی الله نمیدانم
 بنصار چه جواب میدهند هرگاه آنها بحث کنند که
 شما چگونه میگوید که پیغمبر ما شرف انبیاست و حال آنکه
 پیغمبر ما بعد از چهار سال بر تبه نبوت رسیده و پیغمبر ما چنین
 طفولیت اظهار نبوت نمود کتاب از بلا و اوار شده

بگو حق خدا جلای دارد مگر این در مقام اضافی است
نشد که در حق شاکست و یا آنکه اقرار کنند که آنحضرت قبل
از بعثت و پیش از خلقت انبیاء پیغمبر بود و کتاب
و الهام و وحی و معجزات و معجزات و معجزات
که ظاهر نبوت کند و اگر بگویند پس در حق صورت آید و غیره
چه معجزات و معجزات و معجزات که از آیه و تفسیر اینست که آنحضرت
پس از خلقت میبود و او را قبلاً از انشاء روح من
امر الله که عبارت از قلم است نمیدانست که کتاب
جلیست و یا این چه زیاده در آن عالم بود یا در این
او در هر کار عالم نبود و قلم نه بهرست و نه بهرست نه
عالم و آنکه ما فی الدنیا و ما فی الدنیا مغفرو و معجزات و معجزات
و الفلوات چه آنحضرت در آن نشسته و معجزات و معجزات

بگو و کنش صرف ظهور آنجا کتاب یا بحجاب نازل
و نه ایالات با عرض شد و بگو بلکه آنجا کتاب است
ضمیمه و یا این کتاب و طبعانی نیست است از معجزات
و معجزات بر امین عالمش عمر است و معجزات
فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر و فقر
از خط و ربط رسمیت و نه از حرف و لفظ است بلکه
در آن مقام هر چه برست همه و جود و حالت نه جابر
غیر و قلم حرف گفت و صورت از بر نه نم ناکه به
این بر نه با تو دم زخم چه آنجا هر چه سوال شود و جواب
همه این حالت نه مقال با یکدیگر چه بهرست که آنکه
معجزات از عالم غیب است شهادت آید و جمال معجزات
کمال صورت نه پس نقش که خداوند جل و جلال و تعالی

النوار انما مادة المواد لا در لوح نفس آن بیکانه گوهر علم اچانه
انسان تعبیر میشود در لغت اهل حکمت بشارت نوبلانی و صورتی
و در لغت اهل شریعت بمعارف ربانیه و احکام الهیه
و کتاب حمید و فرقانچه و بهین رموز اشاره است که در
ن و انعام و البقره و النحل و النور و النجم و النازعات
بدان و کیفیت نزول کتاب از جانب در انعام
محبوسست حضرت شوریج کعبه بطمس استقیم که در حقیر
در ردیه در نصرائی بمعرض تحریر آورده و انجاء مطلب
بطور بیان کرده است که نه در کتاب بطور است و نه در
سوال و جواب مذکور و هر کس آنجا مود کند از برایش
واضح میشود که آنجا بعد از انزل خداوند لم یزل لایق انتخاب
ویده قابل خطاب آمد حامل کتاب که به طمس مشکو

النوار شد صدرش مرآت علوم و اسرار نه اینکه اعیان
باله آنحضرت تا چهار سال به کتاب بود و ایالت داشت خلاصه
مقصود از همه آنکه مقدمات این بود که حضرات ارحم بظایر
اقرار دارند نبوت ظاهره بجناب محمد مصطفی و ولایت جناب
عالم تضر و امامت سایر ائمه مدبر و در واقع و نفس الامر
انکار دارند بولایت و نبوت مطلقه کلّیه و سایر مقامات
و مراتب حقیقه محتریه و نفس کلّیه الهیه که خدا از برای ایشان
قرار داده است سهلت چیزی که در خصوص ائمه مدبر میکنند و
مطالب از عقاید دینی و معارف یقینی انکار میکنند که
احد از سنی و شیعه آنها را انکار کرده و نمیکند و با وجود این
ادعای تشیع دارند و نه در زمره مؤمنین و محبت ائمه
اطهار میدانند بار از جمله آن اخبار که گنبد در حق جناب

ولایت مآب تفکر که نه اخباریت که دلالت و انوار نیک
جناب ولایت مآب مظهر صفات جلال و جمال و مهله
قدرت و افعال خداوند متعال و صاحب مناقب
مر قضا و سایر عزیز در کتب خود ثبت نموده و تفکر که نه از جمله
خطبه البیانست که بعضی از حضرات آنرا از تفکر که میگویند
که این خطبه از موضوعات غلاة است اما صاحب مناقب
مر قضا که از معتبرین علی عامه است اکثر فقرات ^{خطبه} به همین
از کتابها خوششان تفکر که نه در باب سیم کتاب خود میگوید
برابر باب دانش و اصحاب سپینش ظاهر و باهر است
که بعد از کلام خدا از جل و علا و حدیث مصطفی علیه التحیه
و الثناء هیچ کلام فصیح تر از کلام امیر المؤمنین کرم الله
و جهنم نیست بنا بر این بعد از بیان آیات بابرکات قرآنی

و احادیث جمیع سجاات افتتاح این باب تبیین و تکرار
کلام معجز انجام آن امام معصی مقام کهنه شده و زرا
جمله یکصد و چهار طبع مکرر است که آنرا منظور نظر آفرید
کار خواجه محمد در این روز مضحکه شرح کف است و موم
بخطبه البیان کرد و آیه مؤلف شرف مطالعه
مشرف شد ان شاء الله که شرح طیب الله
انقاسه در نقاست عبارت هر مبله معانی آن
داد شرح داده و اگر رساله مذکوره تمام می شود
اطلاعت مرشد از این نوبه معرخت اللفظ بقدر دانش
کوته اندیش و حیز تحریر بر آید امید که موافق رضا
و مطابق راجح آنرا از حضرت کرم الله وجهه باشد
بعد از آن الفاظ خطبه را بر این تفکر که نه و آنرا فقره

بفقره بنابر ترجمه نموده و لیک بنده اختصار این فقره از جمله
فقرات الخطبه را بهمانطور و همان عبارتیکه از ترجمه کرده
و نوشته است بدون تحریف و تغییر بعضی تحریر در آورده
تا معلوم شود که کتبیها تا کجا اقرار دارند بفضای و مناقب
و مقامات و مراتب حضرت اسد الله الغالب چگونه
اعتراف کرده اند با چیزی که یک جمعی از شیعیان از قبول آنها
اشکاف دارند و از جمله آنها اینست که میگویند قال
امام المسلمین من جمیع حقیقت هر چیزی دانواگاه قال امام
المحققین من انک یک متقدم و متکفل صاحب خلاق
قال امام الکین من لوح محفوظ که ثابت در ضمیر
تنویر جمیع صور حقایق الامر قال امام العجین من
کرداشده و لها و چشمها بر ظاهر و باطن مردم بوزیر

شتر و بدسترس بود است مرجع و بازگشت ایشان
و تحقیق که بر وقت محبت است صاحب ایشان
قال امام العلین من انک یک نزد است علم کتاب
بر هر چیزی که بجهت و خواسته بود و همچنین بهین طور ترجمه
کرده تا آخر خطبه و از جمله آنهاست که میفرمایند منم پیدا کننده
ابرا منم برگ و منده و سبز کننده در خنده منم کتر اندیشه
و بلند کننده اسمها منم اسمها منم که هر که است
خازنه منم بآنها منم آن نور که طلب روشنی کرد از او
موس پس هدایت یافت بآن نور منم برارند و قصور
و بیرون آورنده مؤمنین از قیور و منم صاحب لوح و جات
و منده او و منم صاحب التوب که مبتلا بود و نجات و منده
و شفا بخشنده او و منم صاحب یونس و نجات و منده او

و منم که خدا در زمین و کدشته بشود و امر خدا پس حکم
میلن در میان بندگان خدا چنانچه میخواهم منم آنسکه
بر انجیم انبیا و رسولا منم آنسکه خوانم اقباب و امرا
پس اجابت گفته مرا منم کس تراشده زینها و دانای جمیع
اقلیمها منم امر خدا و منم روح خدا و منم آنسکه نکرده
گوتهها را بجهت نکاه داشتن زینها و کس تراشیده ام زینها را
بجهت سکونت خلق منم بیرون آورنده چشمها و
ورویاننده زراعتها و بلند کننده درختها و براننده میوه
منم آنسکه تقدیر و اندازه کرده ام قوت آنها را و منم
فرو داورنده بارانها و شنونده رعد و برق منم روشن
کننده اقباب و براننده صبح و پیداکنده ستاره ها
و روان سازنده کشتیها در دریا منم آنسکه میدانم آن

چیز که را که خطور میکند از دلا و پلنگ زدن چشمها را و خیرها را
که مخفیست در سینه ما مردم منم اول کس که خدا خلق گفته است
نور مرا و در حق من پیغمبر خدا فرموده است انا و علی من نور
واحد منم صاحب کواکب و زایا کننده دول منم صاحب
زلزله و راجعه منم صاحب بنایا و بلایا و فضا را و صاحب منم
آنسکه ملاک کردم جابر با سابق را و شمشیر خود را بقتل
منم آنسکه سوار کردم بشته نوح را منم آنسکه نجات
داادم ابراهیم را از آتش و موسی او شدم منم موسی
یوسف در چاه و بیرون آوندن او منم صاحب خضر و موسی
و معلم آنها منم صورت دهنده اطفال در شکمها منم
کسیکه خلق میکنم و روز میدهم و زنده میکنم و میمیرانم و باز
خدا منم آنسکه پنا میکنم کوه را از زلزله و دفع میکنم ضعیف

بر سر او میدانم آنچه در ضمائر خلقت و خبر میدهم آنچه یکایک مردم
مخوفند و ذخیره میکنند در خانه ها و خود منم وجه الله در آسمان
زمین که هر چیز الکت مکر او و منم صاحب جنت و عاقبت
و منم باب الله و منم کسی که آفتاب از بهار من در گشت و در
منم آن اسم از اسماء حسنه که اعظم داعی است منم کتاب
مسطور و بیت الله المعمر و منم صاحب قرن اول منم
کسی که گذراند موسر را از دریا و خرق که هم فرعون و منم غدا
یوم الظلمه و منم آیه الله و منم اعین الله منم سمیع و علیم منم
خبر و بصیر منم کسی که میگردم بخت آسمان و بخت طبقه
زمین لا در طرفه العین منم اول منم تانی منم کسی که منم
احمال بند کلا و پوئیده بیت از بهار من خیر در آسمان
زمین منم خان آسمانها که همه در تصرف ملت منم دانا

بتغیرات زمان و حوادث آن در هر حال و منم آن کسی که
میدانم عدد موجها و وزن آنها را و مقدار کوهها و وزن
آنها را و عدد قطرات بارانها را منم آیات و نشانه های
خدا منم آن آیه ای که منم خدا بفرعون و عصا و زری فرعون
منم کسی که منم اعمال خلائق را در مغرب و مشرق و منم
نیت بر منم خیر از آنها منم کلام کننده بهفاز زبان و تنور
در منم بهر چیز بهفاز وجه منم آن کسی که میدانم هر چیز را
که در شبانه روز حادث میشود امر و بعد از امر و شیعی بعد از
شیعی تا در قیامت منم محمد مصطفی منم علی مرتضی
آخر که بنده بعضی از فقرت آنها را به طوریکه صاحب
ترجمه محمد مصطفی و همه عجایب او است که بعینه
از کتاب تخلص محمد مصطفی در فکر کرده است و خطبه طحا

و به هیچ وجه در ظهور این صفات و صدور این افعال خبر
باز ندارند بلکه ادعایت مخلوق و بنده است مزبور
چنانچه خود آنحضرت بعد از بیان جمیع مضایق و مناقب
فرموده و کانی بضعفاء کم یقولون ان علیا نقص علی
نفسه بالربانیة الا فاشهد و انی استلکم عند الحاجة
الیها ان علیا نور مخلوق و عبد مزبور و لیک چنین احتجاج
مأمور است از جانب خدا بهدایت خلق و در امور
ایشان الهذا بایر آنحضرت نشانه و علامت را از خدا داشته
باشد که بهمان نشانه و علامت از برای خلق معلوم شود
که او ولی خدا و امام و پیشوا و حاکم و فرمانرواست از جانب
خدا بهمه مأمور چنانچه هرگاه حاکم بجانب مملکت از جانب
پادشاه مأمور شود باید آنحاکم علامت و نشانه از جانب

پادشاه مرسته باشد که بهمان نشانه و علامت همه رعایا
بدانند که او از جانب پادشاه مأمور است و الا احدی از
او باور نخواهد کرد که او از جانب پادشاه مأمور است پس
خود را از اطاعت او معذور داشته اصلا نمکین بجا بود
او نخواهند کرد و او را لازم است تسلط بر آنها خواهد بود مگر وقتی که
از نشانه او علامتها را سلطان در نزد او باشد و آن
علامتها و نشانهها بچند قسم است یکی از آنها فرمانت
از جانب سلطان که مشتمل باشد بر کلیات امر حکومت
و قرار و فایز و مصالح و مفاسد امور مملکت و رعیت و غیر
بلا و تدبیر امور و جور و فساد و یکی خلعت است که پادشاه
باید از لباسها مخصوص خود و از جامه خانه خاص خود
خلعت باو مرحمت کند تا اینکه رعیت پادشاه او را در

زیر سلطنت و لباس حکومت دیده میبوی از او در نظر
رعیت ظاهر شود و رعیتی در هر آنجا افکند و یک شمشیر و حیات
که از دلا بایر قهر و غضب است از برابر سر کشان و کز کشتن
و یک پیکل و نشان است که صورت همیون در آن نشان
باشد و از نشان کمال قُرب سلطانت و علامت از
برابر اینکه او صورت پادشاه است در آن ناحیه و مملکت و یک
از علامات سلطنت نوکر است از نوکران خاص پادشاه
که عبارت باشد از ارباب مناصب و کتاب و خطاط و عمار
و قریب اول و فرشتی که همه آنها را زیر دست و تحت حکم
او قرار میدهند که بکمال اختیار و اقتدار و همیت در اخذ
عطا و گرفتن و بستن و گشتن و زنده نگاه داشتن و ترقی
فتق امور جمهور حکومت کنند آنچه که مقصود میراد پادشاه است

از رفاه و آسایش بندگان آنگاه که بعد از او پس فتنه گزین
شد و مردم دیدند که او شخصی است که از جانب پادشاه
مأمور است و فرمان پادشاه در دست و لباس سلطنت
در بر دارد و همه نشانها و علامتها را پادشاه بر در زیر دست
و نوکران خاص پادشاه در زیر حکم او میشد و همه اطاعت
او را بجهت لازم میدانند و جمیع آثار سلطنت و ریاست از او
ظاهر و همه او را بر و نوا میروا و افعال پادشاه را از او صادر
قطع و یقین حاصل میکنند که او انجانب سلطان است
و حکم او حکم سلطان و امر او امر سلطان و فعل او فعل
سلطانت و قهر او قهر سلطانت و اطاعت او
اطاعت سلطانت و هر چه میکند همه با پادشاه
و حکم او است پس همچنین است امر و خصوص کسی که از جانب

خدا مبعوث و مأمور است بنبوت و ولایت کلیه مطلقه و توفیق
خلق امور جمیع و خلاصه بحسب اقتضا و اختلاف از منته و
دیو که مرید در او نیز از قیاس نشانه و علامتها از جانب
خدا باشد تا اینکه همه بدانند که او از جانب خدا آمده و در
ادعای خود صادق و الّا که از او قبول نخواهد نمود و اول
هم حجت بر آنها نخواهد بود مگر اینکه از زبان نشانه و علامتها
که ذکر شد از جانب خدا داشته باشد و وقت حجت
از ظاهر مدایت بندگان خدا و اتمام حجت بر آنها نظر کند
اما فرمان ایشان پس آن عبارت از کتب سماویست
مشافران که مشتمل بر کلیات امور نبوت و ولایت
و دستور العمارت و سلطنت و بیان مصالح و
مفاسد امور عباد و حفظ شعور و بلا و قانع امر معال

صطفا
و معاد و اما خلعت ایشان پس آن عبارتست از خلعت
و ردای که باو عطا می گرامت و قمیص رحمت و کمر بند محبت
و عصا منزلت که از جانب خدا بایشان عطا شده
و اما نشان ایشان پس آن عبارت از همه یکا توحید و
صورت انزعیّت و میریت اعتدال و استقامت
که سر تا پا حکایت میکند از جمال و جلال خداوند محید
و توحید پروردگار حمید و آن دلایر که قریب و اتصال
ایشانست بخداوندشان و اما شمشیر ایشان پس آن عبارت
از آثار قهر و غضب خداوند قدیر است که تقدیر شود
با اراده ایشان در حین بلا که ابر طغیان و عدوان
و تدبیر سرکشان و گردنشان از امر و حکم ایشان و اما
خدام و اعمال و کتاب و خطبای ایشان پس آن عبارت

از ملک مدبرات و ملک معزش و کسر و حجب و سرادقات
و ملک خلق و رزق و موت و حیوة و ملک که میگویند بزرگوار
امطار و اجبار انهار و عرس اشجار و تربیت الثمار و ملک
که میگویند بر ثبوت اعمال و افعال و ضبط ارزاق و احوال
که همه اینها را خدا در تحت امر و حکم و استیلا قرار داده
و آنها قدم از قدم بر نمی دارند مگر باذن و اراده او و حرکت نمیکنند
مگر با امر و حکم آنحضرت و آنچه بفرمان او نمیکنند مگر باذن و اراده
خدا و حکم بانها از جانب او صادر نمیشود مگر بر فشار او
شانه پس و چنگ که امر با نیکی است و همه دیدند که آنچه
کتاب از جانب خدا در دست دافع که بخانه ایشان
نازل شده است و هر عملی که میکنند همه از روبرو آنست و او
مخلوع جماعت کرامت و متلبس است بلباس

قدس و مقصود صفات ربوبیت و نزول است همه
و نشانهها را خداوند و جمیع ملائکه در تحت امر و حکم او است
و تمام افعال و آثار ربوبیت از دست او جاری میشود و وقت
قطع و تعیین حاصل میشود از برای همه که او از جانب خدا
مأمور است حکم او حکم خداست و امر او امر خداست و فعل او
فعل خداست و قهر او قهر خداست و اطاعت او اطاعت
خداست و مخالفت او مخالفت خداست چنانچه در تمثیل
بطور تفصیل بیان شد حرف و لفظ المثل الله علی خلقه
امر در هر مرحله بیک قرار است زیرا که همه سلاطین و نیا سر
مشق سلطنت از اینجا برشته اند پس هر چه آنچه بگویند اینجا
بگویند چنانچه آثار و افعال سلطان در هر مملکت از مالک
از حاکم مملکت ظاهر است و افعال آنها هم از قضا و حال

و قدام و سایر مباشرت امور دولتی صادر می شود چنانچه آثار و افعال
 خداوند متعال و ملک و یان نیز از انبیاء و اولیا نظام است و
 آثار و افعال ایشان هم از ملکیه مدبرات و حمله عرش و کرسی
 و سرادقات صادر میگردد پس همین جهت یک دفعه نسبت
 افعال بخدا داده می شود بطور استقلال و یک دفعه بانبیاء و اولیا
 بطریق وساطت و مأموریت از جانب حق و دفعه
 بملکیه مدبرات امر بعنوان مباشرت و سببه اینها صحیح است
 و منافات با توحید افعالی و صفات به هیچ وجه ندارد
 زیرا که خدا ملکیه فاعل و له امر است و خدا و فاعل خداست
 یعنی خدا فاعل و اراده و مشیت خود را از دست او جدا
 میفرماید و او هم فاعل خود را از دست ملکیه جبار میکند
 پس آنجا که این اعتبار نسبت افعال را کاملاً برنجو می دهد

و کاملاً

و کاملاً برنجو می دهد نسبت افعال پادشاه کاملاً برنجو می دهد
 میدهند و کاملاً برنجو می دهد است و حکام مملکت و سران
 و سرکردگان لشکر پادشاه مثلاً یک دفعه میکنند فلان
 قلعه را پادشاه گرفت و یک دفعه میکنند فلان سرکرده
 گرفت و یک دفعه میکنند فلان فوج فلان قلعه را
 فتح کرد و سببه صحیح است و هیچ منافات با سلطنت
 با سلطنت پادشاه ندارد زیرا که سببه بامر و حکم فرمان
 پادشاه است خلاصه باینقرار است نسبت افعال
 ربوبیت بجناب ولایت مآب که بنده است
 از بنده کان خاص خدا که اولاً مظهر صفات الوهیت
 و مصدر افعال ربوبیت خود قرار داد و سببه افعال
 خود را از دست او جبار فرموده است چنانچه اینجاست

که از شما میر علمای عالم است و حق جناب ولایت
مآب کفایت است: ثقیات افعال الربوبية التي
عذرت بها من شك أنك مريب، وقد قيل في علي
نظيرك مثله، فخر لمن عاد علاك وتيب، وما
علة الدنيا ومنه خلقها، له وسيتلو البدن في آخر
تعقيب، ودق صيده ديكير ميکويد، لولا احدك
قلت أنك جاعل، الارواح والاشباح ولم تنزع
لولا ما لك قلت أنك باسط، الارزاق تقدر في
العطاء وتوسع، ما الدهر الا حبرك اللحن الله،
بنفوذ امرك للبرية مولع، واليه في يوم المعاد
اياينا، وهو الملاذ لنا خذ أو المشفع، علم الغيوب
اليه غير مدافع، والصبح ابين سفر لا يدفع ودق صيده

الكلية

ديکیر میگوید علام اسرار الغيوب ومنه، خلق الزمان ودار
الافلاك، متعاضد الافعال لا يوتينا، لولا مر قبل
وقوعها وراك، خلاصة مقصود ما از این خاتمه این بود که از
برابر همه معلوم شود که این است و جماعت با این جناب
امیر المؤمنین را خلیفه بلا فصل نمیدانند و بخلافه ظاهر
عزت طایفه قائم نیستند و در این فقره با شیعه اثنا
عشر مخالفت اظهار میکنند اقرار دارند بولایت
جناب ولایت مآب واعترف میکنند به فضیلت و مناقب
ائمة الطایب و این معنی را برابر اغلب شیعیان
و چنین میدانند که سنیها منکر فضائل ائمه ما هستند
و این اشتباه است که ناشیست از عدم تتبع کتب و
زیر آنها چه هر کس از کتب و زبر آنها مخبر و مستخبر باشد

میدانند که آنها اصلاً بفضائل و مناقب و مقامات و مراتب
ائمه ما ائمه ندارند سلسله آنها فضائل از برابر ائمه
علیه السلام بیا نکرده اند که مخالفین ما آنها را قبول
نمیکنند و همه آنها ائمه دارند چنانچه دید پس حضرت
حقیقه در این مرحله هم با شیعه مخالفند و هم با سنی مخالف
مرتب الان با ما عداوت میورزند باین جهت که میگویند
شما چیزی که حق ائمه علیه السلام و مناقب ایشان
میگوئید که اصلاً آنها را از آن فضائل و مناقب و مقامات
و مراتب نیستند و حال آنکه ما تا حال هر چه گفته و میگوئیم
بالاتر از تنبیهات غیر نفیست و نخواهیم گفت و از حضرت هم
زیاده از آنچه تنبیهات حق ائمه ما اقرار دارند توقع نداریم
و میگوئیم بیاید همه اتفاق کنیم باین چیزیکه تنبیهات اقرار دارند

و در تشیع کمتر از سنی نباشیم و از اولیا رحلت قاهره بامهر
نیز مستند هستیم که اگر بخواهند این اختلاف را از میان بر
دارند قدری بفرمایند بحضرات که ائمه افاضه و مناقب
ائمه اطهار علیهم السلام را در میان شیعه اثنا عشریه و
ممالک محروسه ایران که شیعه خانه است شعار قرار میدهند
و در بالا منبر بجز ذکر فضائل ائمه اطهار و معالم دینی و معانی
الهی چیزی دیگر نگویند و از برابر آل اطهار مناقص قرار
ندهند و گمانند که بالاتر از تنبیهات فضیله از فضل و
مناقب حضرت اسد الله العالی نمیگویند نسبت
بغل و دشمنی و با آنها بمقام مغاربه و مخالفت نیایند
و با اهل معرفت محض از جهالت عداوت نوزند
و بجهت ادبیت با آنها کنند و میافزودند غیر حشر است

وطائفه امامیه که جمع قلیا هستند بصفت و جاهلیت فحشا
و فحش و نیندازند و شوق عصار مسکین نکنند و باعث ثنات
و شمنان و مزخ نباشند و بجهل و ارباب هم رفتار نمایند اگر
واقعاً نمیدانند بایند از علما یاد گیرند و بکتب معرفت
و حکمت و تفاسیر و اخبار ائمه اطهار رجوع نمایند و معرفت
تخصیص کنند و اگر میدانند و از همه آنها استحضار دارند
عدا انکار نمایند که انکار کفر است چنانچه اخبار متواتره
از ائمه اطهار و مزخ باب و الله است از جمله منتخبان
باشانید صحیح از حد امرویت که گفته است از جناب
امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که در حسن حدیث میفرمود
انکواء اصحابی عنده حالا اندر اذ اسمع احدی شیئ
الیاف و عرفنا فلم یجمله قلبه و انما از منه و جحد کفر بمن

و ان به ولایت بر لعل احادیث متنازع و الینا است
فیکون بذلك خارجا عن ولایتنا ترجمه این روایت بدین
فرجام که در مقام این رسیده مختصره قرار داده و بآن ختم
کلام خواهم نمود اینست که امام علیه السلام فرمودند بدین
و بتحقیق بدین معنی اصحاب عز و نفوذ من از حیثیت کس است
که چهره میشوند حدیثیکه نسبت به ما داده میشود و از ما روایت
میشود پس متحارر میشوند بآن قلب او و شمعش میشود از
شنیدن آن و انکار میکند آن حدیث را و کفیر میکند
کس را که متذبح شده است بآن و حال آنکه نمیدانند شیئ
حدیث از ما خارج شده است و سورا میسند پس
بسبب این انکار و کفیر خارج میشوند از ولایت ما تا تمام
آنچه که از این رساله منظور داشتیم ختم گشت بجز آنکه بر حق

اسم که در اقل گذاشته و مطابق آمد دینی نگارش بنویس
جناب صاحب علیه السلام که فرموده اند علم الحجة واضح لمیه
دار القلوب عن الحجة فی عملی و لقد عجبت لملك
لك و بجانة و موجوده و لقد عجبت لمن نجی و باراکر
چنانچه در مجاری سطورات خطای رفقه یادر مطاوعات
از حدود ادب تجاوز واقع گشته از کمال زلفت اولیا
حالت و بار یافتگان حضور عدالت دستور بامر النور
در زینت که مورد انعام سازند نه اعراض بنظر اصلاح
نگرند نه اعراض چه پیر شمرده و خاطر منسوده راز تواری در توب
و هر دو حادث روزگار دست قدرت از کار فتنه قلم در هم سر
کرده عنایت اختیار از پنجه اقتدار گرفته این همه لای اختیار
نگاشتم و ات سلام علی من اتبع الهدی خوشی عواقب

الرد و الحکم اولاً و آخراً و صل الله علی محمد و آله الطاهرين
ولعنة الله علی اعدائهم و منکر رضا علم جمیع من الان
الی یوم الذین قد فرغ من تسوید العبد المذنب الجانی
الشریف المحسن حسین بن محمد التبریزی المتفقا
فی الیوم الثالث من شهر صفر المنظر کتبه العبد
المذنب خلی غفر الله ذنوبه و ترعوبه
س ۱۳۱



فصل في بيان
الصفات
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء
والفكره
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء
والفكره
التي
يجب
ان
يكون
عليها
العلماء
والفكره

